



## ظرفیت‌های بی‌ظنیر یک تبعیدی

جستارهایی پیرامون فراز آخر زندگی آیت‌الله شهید سیدمصطفی خمینی

دکتر سید حمید روحانی

این مقاله قصه و افسانه نیست. روایتی تحلیلی و مستند از فراز پایانی زندگی حکیم و فقیهی وارسته و انقلابی است که هویت و اصالت او در پس عظمت انقلاب اسلامی و شخصیت امام خمینی نهفته است. کمتر کسانی اندازه واقعی و منزلت اصلی او را در به ثمر رسیدن انقلاب کبیر اسلامی دریافته‌اند. و کمتر کسانی هستند که اشتیاقش به استقلال و آزادی و آزادی را مبنای فهم شخصیت پیچیده، دشمن‌ستیز، جریان‌شناس، باهوش، قاطع و در عین حال صمیمی و مهربان و متکی به خود او را درک کرده باشند. نویسنده این مقاله با همه تلاش‌های گرانقدری که برای رمزگشایی از زندگی درس‌آموز این شهید بزرگ به خرج داده است، خود معترف است که مجملی بیش، از شخصیت او عرضه نکرده است. جامعه ما و حتی محققانی که در فهم شخصیت این شهید سعید، شکیبایی به خرج دادند، از بی‌عدالتی‌هایی که نه تنها بر سیدمصطفی بلکه بر پایه‌گذار نظام جمهوری اسلامی و رهبر انقلاب اسلامی، خمینی کبیر روا داشته‌اند عمیقاً آگاه نیستند.

جلد پنجم مجموعه نهضت/امام خمینی که به همت تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی سید حمید



روحانی تدوین شده است، با هدف توصیف خطوط اساسی شخصیت، تفکرات، اقدامات و منزلت سیاسی و شأن علمی و اخلاقی به شهید سید مصطفی خمینی اختصاص یافته و با عنوان شهید ثانی/ از سلاله امام خمینی در دست انتشار می‌باشد. این مقاله برگرفته از فراز پایانی زندگی آیت‌الله سیدمصطفی خمینی و تلاش‌های او در تبعید، برای به ثمر نشستن نهضت امام خمینی است. از نویسنده محترم که اجازه گزینش این مقاله را به فصلنامه داده‌اند سپاسگزاریم و امیدواریم انتشار کامل جلد پنجم که مربوط به این شخصیت عزیز است در معرفی بخش دیگری از زوایای ناگفته فرآیند نهضت امام خمینی مؤثر باشد.

فصلنامه پانزده خرداد

### مقدمه

«خون بر شمشیر پیروز است»... این حقیقتی است که در تاریخ بارها مورد آزمون قرار گرفته و به اثبات رسیده است. با نگاهی گذرا به تاریخ، با چشمان دل می‌توان دید که خون مظلومان و بیگناهان پایه‌های قدرت و سلطنت قایلیان، نمرودیان، فرعونیان، سفیانیان، یزیدیان، امویان و عباسیان را در هم شکسته و کاخ‌های خون‌پایه شاهان ستمگر و بیدادگر را با خاک یکسان ساخته است.

آن روز که یزیدیان فاجعه خونین عاشورا را پدید آوردند و حضرت امام حسین (ع) و یاران او را به خاک و خون کشیدند، هیچ‌گاه باور نمی‌کردند که خون به ناحق ریخته آن شهیدان، دودمان اموی را به آتش بکشد و از آنان در تاریخ نشانی جز ننگ باقی نماند اما راه حسین و مکتب عاشورا جاویدان شود و در شام مرکز تخت و سلطنت یزید، مرقدی منسوب به دختر سه‌ساله آن حضرت شکوه و جلال ویژه‌ای یابد و پیروزی خون را بر شمشیر به نمایش بگذارد. حاکمان عباسی که امامان معصوم و یاران مظلوم آن بزرگواران را یکی پس از دیگری، ناجوانمردانه به شهادت رساندند، بر این باور بودند که با این جنایت، مقام و سلطنت را برای همیشه از آن خود ساخته و حیات جاودان یافته‌اند!! لیکن می‌بینیم که امروز از هارون و مأمون و دیگر جنایتکاران عباسی جز روسیاهی و بی‌آبرویی نامی نمانده است اما مقام والای حضرت رضا (ع) در طوس ابدی و همیشگی است و پیروزی خون را بر شمشیر فریاد می‌کند.

چنانکه انقراض دودمان‌های پادشاهی در ایران از دوران باستان تا رژیم بی‌ریشه پهلوی، فریادگر پیروزی خون بر شمشیر و چیرگی حق بر باطل است. رضاخان و محمدرضا با یک دنیا روسیاهی و ننگ ابدی نابود شدند، لیکن مدرس‌ها، مردان همیشه‌زنده تاریخ‌اند و راه و

آن روز که یزیدیان فاجعه خونین عاشورا را پدید آوردند و حضرت امام حسین (ع) و یاران او را به خاک و خون کشیدند، هیچ گاه باور نمی کردند که خون به ناحق ریخته آن شهیدان، دودمان اموی را به آتش بکشد و از آنان در تاریخ نشانی جز ننگ باقی نماند اما راه حسین و مکتب عاشورا جاویدان شود

نامشان بر تارک تاریخ می درخشد و برای هر نسلی، در هر عصری پیام‌های پندآمیز و عبرت انگیز دارند. آن روز که دستگاه مخوف ساواک به فرمان شاه آیت‌الله مجاهد حاج سیدمصطفی خمینی را به شهادت رسانید، بر این باور بود که با این جنایت رژیم شاهنشاهی را از خطر خمینی دیگر برای آینده آسوده‌خاطر ساخته و امام را با یک مصیبت دردناک رو به رو کرده و از مبارزه بی‌امان بر ضد رژیم شاه باز داشته است!! آن جنایت پیشگان خون‌آشام هیچگاه گمان نمی کردند که خون آن عالم مجاهد، توفانی

کاخ‌برانداز در ایران پدید آورد، نهضت را فراگیر سازد و انقلاب اسلامی را به همراه داشته باشد. واقعیت این است که رژیم شاه و اصولاً همه زورمداران و کاخ‌نشینان از تاریخ غافل‌اند و از سرگذشت گذشتگان هیچ گاه نمی‌توانند عبرت بگیرند؛ زیرا که عبرت‌پذیری از تاریخ، از آن دانشمندانی است که از عقل و خرد سالم بر خوردار باشند، لیکن آن فرومایگانی که از شهوت مقام و قدرت کر و کور شده‌اند راهی برای خردورزی و اندیشیدن ندارند، نه از گذشته درس می‌گیرند و نه به آینده می‌توانند بیندیشند و کبر و نخوت و خودخواهی آنان را به قلدری، خودکامگی و زورمداری می‌کشاند و زمینه سقوط آنان را به دست خودشان هموار می‌سازد و این سرنوشت همه طاغوتیان و قلدرمآبانی است که بر سر نیزه تکیه می‌کنند و بر این باورند که با قدرت سر نیزه می‌توانند مقام و سلطنت و تاج و تخت را برای همیشه از آن خود سازند و سنت خداوند را به سود خویش تغییر دهند! غافل از اینکه سنت خداوندی تغییرناپذیر است و سر نیزه و شمشیر نمی‌تواند خون بیگناهان را از جوش و خروش فرو نشاند و انتقام مظلومان را از ستمگران و سفاکان روزگار باز نستاند.

اکنون در آستانه چهل و یکمین سالروز شهادت حاج سیدمصطفی خمینی قرار داریم؛ ابرمردی که شهادت او خون تازه‌ای در کالبد نهضت اسلامی ایران جاری ساخت، خفقان حاکم را در هم شکست، شب و سیاهی و تیرگی و ظلمت را پایان بخشید و خورشید زندگی‌ساز انقلاب اسلامی را فروزان ساخت و در میان ملت نستوه و فداکار ایران نور پاشید و خروشی رعدآسا و توفان‌زا پدید آورد و بیش از شانزده ماه از شهادت او نگذشته بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و نظام کتیف شاهنشاهی برای همیشه به زباله‌دان تاریخ رفت. حاج سیدمصطفی افزون بر کسب معنویت در مکتب امام، از دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و گفتمان





انقرض دو دمان‌های پادشاهی  
در ایران از دوران باستان تا رژیم  
بی‌ریشه پهلوی، فریادگر پیروزی  
خون بر شمشیر و چیرگی حق بر  
باطل است

سیاسی امام نیز بهره‌های فراوانی برد. حضور در نشست‌ها و گفت‌وگوهای امام با رجال روحانی و شخصیت‌های سیاسی، او را از نظر فکری و سیاسی کاملاً رشد و توانایی بخشید؛ روش معنوی و سیاسی امام را گام به گام دنبال می‌کرد و آن را به درستی به کار می‌بست و از حوادث و جریان‌های پشت پرده که به امام می‌رسید، نیز آگاهی می‌یافت و در متن مسائل سری و محرمانه کشور قرار می‌گرفت.

از سوی دیگر، حضور حاج سیدمصطفی در میان حوزه و در سطح جامعه آن روز که آبتن حوادث گوناگون بود، در ساختار فکری او تأثیر بسزایی داشت. حاج سیدمصطفی بیش از هفده سال نداشت که به سلک روحانیت در آمد و به عنوان یکی از طلاب فاضل، دروس حوزوی و علوم انسانی را دنبال کرد و در کنار تحصیل، آن چه در سطح حوزه و جامعه می‌گذشت را نیز زیر نظر داشت و آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد.

متن حاضر فرازی از دوره پایانی زندگی این شخصیت عزیز در دوران تبعید است که امیدواریم به شناخت دقیق و عمیق منزلت آن شهید در انقلاب اسلامی کمک کند.

### تبعید بی‌بازگشت

روز سه‌شنبه ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۴ (۹ جمادی‌الثانی ۱۳۸۸) هواپیمای حامل امام و سیدمصطفی در فرودگاه بغداد به زمین نشست. یکی از مقامات ساواک گزارش داده است: ... امروز صبح به وسیله سرویس به اینجانب اطلاع رسیده که آقای خمینی و فرزندش در ساعت ۷:۵۰ مورخ ۱۵ اکتبر ۶۵ استانبول را ترک کردند.

امام و سیدمصطفی پس از پیاده شدن از هواپیما رهسپار کاظمین شدند. سیدمصطفی روایت می‌کرد که امام در فرودگاه بغداد سر کرایه تاکسی چانه می‌زد و سوار نمی‌شد. به شوخی گفتم تا مأموران عراقی سر نرسیده‌اند و ما را دستگیر نکرده‌اند بیایید برویم و امام را وادار کردم که سوار تاکسی شوند. ساعتی بعد در مسافرخانه جمالی در کاظمین اتاقی گرفتند و به استراحت پرداختند. امام پس از درنگی کوتاه روانه حرم مطهر شد. سیدمصطفی کوشید تلفنی با شیخ نصرالله خلخالی در نجف ارتباط بگیرد لیکن او را نیافت. با بیت سیدابوالقاسم خوبی ارتباط برقرار کرد و ورود خود و امام را به پیشکار منزل که در آن ساعت تنها در آنجا بود، خبر داد. صاحب مسافرخانه جمالی به نام عبدالامیر جمالی که تا آن لحظه امام



و سیدمصطفی را نشناخته بود، از گفت و گوی تلفنی سیدمصطفی با نجف دریافت که این میهمانان تازه وارد چه کسانی هستند؛ از این رو، بی درنگ مقدم آنان را گرمی داشت و منزل دربستی در دسترس آنها قرار داد.

سیدمصطفی در روز جمعه ۲۳ مهر ماه ۱۳۴۴ همراه امام وارد نجف شد و در برخی از دید و بازدیدها با امام بود لیکن پس از پایان این مراسم، راه خویش را در پیش گرفت؛ راه تحصیل و تهذیب؛ راه پژوهش و تحقیق و خودآموزی؛ راه برنامه ریزی برای سامان

بخشیدن به نیروهای مبارز برون مرزی و راهنمایی آنها از نظر فکری و اخلاقی و باز داشتن آنان از فروغلتیدن در وادی گمراهی و کزراهه الحاد و انحراف و تباهی و پیشگیری از اینکه نیروهای مبارز و مسلمان ناآزموده آلت دست شبکه های جاسوسی قرار بگیرند و به جای خدمت به دین و میهن برای دشمنان اسلام و ملت ایران پادویی کنند و آب به آسیاب دشمن بریزند. (در جای خود درباره این رسالت سید مصطفی به بررسی خواهیم نشست).

سیدمصطفی برخلاف روش بیشتر آقا زاده ها و آیت الله زاده ها که تلاش می کنند از جایگاه پدر برای خود اعتبار به دست آورند و در بیت پدر جولان می دهند و فرمان فرمایی می کنند، خود را به کلی از بیت امام دور نگاه داشت و از آن گونه روش های آقا زادگی که به از خود باختگی و ضعف نفس اشاره دارد، دوری گزید.

مصطفی در دوران زندگی عارفانه و زاهدانه خویش به این نکته باریکتر ز مورسید که از آفت ها و آسیب های شکننده و نکبت بار برای پیشوایان روحانی و عالمان دینی، جولان دادن آقا زاده ها و آیت الله زاده ها در بیت آنها است که تلاش می کنند با نام و مقام پدر خویش، جاه و مقام و اقتداری به دست آورند و فرمان فرمایی کنند و بساط بریز و پباش راه بیندازند و زندگی اشرافی و سلطنتی برای خود تدارک ببینند، برای خود ریاست و برای پدر فضاحت، سرشکستگی و بی آبرویی به بار آورند و حریم مرجعیت و روحانیت را آلوده کنند.

سیدمصطفی از دورانی که خود را شناخت این واقعیت را به درستی دریافت که امام حرکت با همراهان و با دبدبه و کبکبه را دور از شأن یک عالم اسلامی که از فضایل اخلاقی و صفات خدایی برخوردار است، می داند و هرگز و هیچگاه رخصت نمی دهد که در رفت و آمدها مشتی



ولنگار و بی کار به نام «اطرافی» او را همراهی کنند. این روش و منش امام به سیدمصطفی آموخت که در بیت امام جای آقازاده و آقازادگی نیست؛ جای فروتنی و کرنش در برابر بندگان محروم خدا و گرمی داشتن قدوم مراجعه کنندگانی است که با امید و آرزو به بیت رهبر و مرجع خویش گام می‌گذارند و آنجا را پناهگاه خود می‌دانند.

سیدمصطفی در نجف با بیرونی امام هیچگونه ارتباطی نداشت و دخالتی نمی‌کرد. مانند دیگر روحانیان، روزانه به بیرون می‌آمد، ساعتی می‌نشست، با دوستان و دیدار کنندگان گپ‌وگفت و گاهی بحث علمی داشت، لیکن از اینکه چه کسانی به دیدار امام می‌روند و چه کسانی نباید و نشاید با امام در اندرون دیدار کنند کاری نداشت و نظری نمی‌داد؛ چون به درستی می‌دانست که امام بهتر از دیگری و دیگران می‌داند و آگاهی دارد که با چه کسانی نباید دیدار و گفت‌وگوی خصوصی داشته باشد و آنان را به نزد خود نپذیرد. امام ایرانیانی را که در کشورهای دیگر می‌زیستند آن‌گاه که به عنوان دانشجو یا تاجر و کاسب درخواست دیدار داشتند با رویی باز می‌پذیرفتند و به آنان رهنمود می‌دادند، لیکن آن‌گاه که شماری به بیت امام آمدند و برای او پیام فرستادند که چند تن از اعضای جبهه ملی می‌خواهند با شما دیدار کنند از پذیرفتن آنها خودداری کرد. تیمور بختیار، سید موسی اصفهانی، محمود پناهیان و از این دست عناصر مرموز و به اصطلاح «مجهول‌الیه» هرگز به دیدار ویژه و خصوصی با امام دست نیافتند و نتوانستند از جایگاه امام بهره‌ناروا بگیرند.

البته سیدمصطفی درباره کسانی که به بیت امام در نجف رفت و آمد داشتند و اگر در بیرونی سخن نامناسبی مطرح می‌کردند و یا حتی حضورشان در بیرون دور از شأن بیت امام شمرده می‌شد، امام را در جریان قرار می‌داد. اصولاً سیدمصطفی در این رفت و آمد کوتاه‌مدت به بیرونی، آنچه را که می‌دید و می‌شنید به امام گزارش می‌داد لیکن شخصاً دخالتی نمی‌کرد.

یکی از جریان‌هایی که مایه رنج سیدمصطفی بود برخی از کسانی بودند که بیرونی را اداره می‌کردند و مسئول پذیرایی میهمانانی بودند که به بیت می‌آمدند. سیدمصطفی بر این نظر بود که این کسان از آداب و اخلاق برخوردار با میهمانان و مراجعه کنندگان بی‌بهره‌اند و آداب معاشرت را بلد نیستند. او معتقد بود نوع نشست و برخاست آنها دور از آداب و اخلاق اجتماعی است؛ لذا در این باره کاستی‌ها و نادرستی‌ها را به امام یادآوری می‌کرد، لیکن امام این کاستی را در برابر ایمان، اخلاص، تعبد و پاکی روح آنها که بیرونی را اداره می‌کردند، ناچیز می‌دید. در آن دیار غربت امام چه کسانی را می‌توانست در بیت بیاورد که اطمینان‌یابد نفوذناپذیر و استوارند؟! چه بسا کسانی به ظاهر شیرین‌زبان، خوش‌برخورد، مؤدب به آداب

سیدمصطفی بر خلاف روش بیشتر آقازاده‌ها و آیت‌الله‌زاده‌ها که تلاش می‌کنند از جایگاه پدر برای خود اعتبار به دست آورند و در بیت پدر جولان می‌دهند و فرمان‌فرمایی می‌کنند، خود را به کلی از بیت امام دور نگاه داشت و از آن گونه روش‌های آقازادگی که به از خودباختگی و ضعف نفس اشاره دارد، دوری‌گزید

و کاردان باشند لیکن کاستی‌هایی داشته باشند که دشمن بتواند از آن بهره‌ناروا گیرد، در آنان نفوذ کند و در کنار امام جاسوسانی بگمارد! امام تاروژی که در نجف می‌زیست آن پاکبختگان دلسوز و وفادار را که به راستی دلباخته و فدایی امام بودند از مسئولیت بیرونی کنار نگذاشت و سیدمصطفی نیز پیوسته از نابلدی و ناکارایی آنها در برخورد با مراجعه‌کنندگان به بیت ناخشنود بود لیکن تغییری نمی‌توانست صورت دهد.

سیدمصطفی پس از استواری در نجف، در درس‌های یکایک علما و بزرگان آن حوزه مدتی حضور یافت و با شیوه تدریس و تحقیق و بررسی آنها از نزدیک آشنا شد و دریافت که حوزه نجف مطلب نو و تازه‌ای ندارد که برای او در خور بهره‌گیری باشد و از دروس آن حوزه بی‌نیاز بود لیکن محصلان آن حوزه به علم و دانش او نیازی مبرم داشتند و با اصرار و پافشاری آنها سیدمصطفی به تدریس فقه پرداخت و نوآوری‌های ژرف و ظریفی در مسائل علمی و فقهی مطرح کرد و به شاگردان خود آموخت. سیدمصطفی در علوم اسلامی هرگز دنباله‌رو و پیرو نبود. او آنچه را می‌شنید با تیزبینی و ریزبینی ژرفی مورد بررسی قرار می‌داد و چه بسا در مواردی با دلایل منطقی آن را رد می‌کرد. از این‌رو، در مسائل علوم حوزوی (فقه و اصول) در موارد زیادی با مبانی امام اختلاف نظر داشت و دیدگاه‌های امام را رد می‌کرد.

سیدمصطفی تنها آیت‌الله‌زاده‌ای بود که در سنین جوانی (۳۵ سال) در حوزه نجف درس خارج می‌گفت و این کلاس درس او بیش از ده سال تداوم داشت و نکته‌های نو و در خور توجهی در بحث او دیده می‌شد. گزارشگر ساواک نیز در گزارشی پس از بررسی جایگاه والای امام در نجف، درباره حوزه درس سیدمصطفی چنین نظر داده است:

... سیدمصطفی خمینی هم در نجف درس خارج را شروع کرده و شاگردانی دورش جمع کرده، به آنها پول می‌دهد و ادعای آیت‌اللهی و مرجعیت دارد....





### خیمه محرومانه

کتابخانه خدای حافظی  
گزارش خبر

درجه فوریت

- ۱ - از ۳۱۲۱۹
- ۲ - از ۳۴۴
- ۳ - شماره گزارش: ۹۱۷۵۳
- ۴ - تاریخ گزارش: ۱۳۰۳/۲/۲۲
- ۵ - پیوست
- ۶ - گیرندگان خبر
- ۷ - منبع: ۲۲۰
- ۸ - منشأ: خمینی
- ۹ - تاریخ وقوع: اخیراً
- ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع: فروردین ماه ۹۷
- ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای محل: ۲۲/۲/۹۷
- ۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: موقعیت خمینی در عراق / عطف / پیرو

با مطالعات و مشاهداتی که در نجف اشرف در مورد وضع و موقعیت خمینی بعمل آمد چگونگی شرح زیر محرز نماز و درس خمینی در نجف اشرف بسیار آبرومندانه شده و روز بروز بهتر میشود در میان فضلا و علمای نجف اشرف بطور بسیار آبرومندانه ای برای خود جا باز کرده است و موقعیت خوبی بدست آورده .

در حال حاضر یکماه در میان بگمه طلاب حوزه علمیه نجف . کربلا . کاظمین و سامرا مشغول میباشد از همه ماهه بطور مرتب بطلاب شاگرد خود و ایااد پیش حقوق میدهد فرزندان سید مصطفی خمینی هم در نجف درس خارج را شروع کرده و شاگردانی در درس جمع کرده بآنها پول میدهد و ادعای آیت الهی و مرجعیت دارد .

شیخ نصرالله خلخالی مقیم نجف اشرف که از تجار بزرگ آنجا است و بین علما و طلاب معروفیت و نفوذی دارد از خمینی شدیدا حمایت مینماید و همواره فعالیت مینماید که طلاب به نماز و درس خمینی شرکت نمایند و طلاب را سخما بدرون نماز خمینی میبرد و در بزرگ جلوه دادن خمینی کوشش زیادی بعمل آورده و توانسته است در این مدت کوتاه حوزه علمیه را متوجه خمینی نماید .

نظریه منبع خبر - چنانچه وضع بهمین نحو ادامه یابد و خمینی در نجف بماند در آینده نزدیک موقعیت او بسیار مناسبی بدست خواهد آورد و اینک توقف خمینی در نجف آرزوی قلبی وی بوده و بنحو مطلوبی از این موقعیت بهره برداری میکند چنانچه یکی در تفرات مراجع حاضر در نجف که پیرو شده اند (مانند حکیم و شاهرودی) فوت نمایند مسلماً مرجع تقلید مطلق خبر باشد با طرز فکری که در او است و عقیده مردم بوی و اطرافیان سود چود و مخرب که در او را گرفته اند بدیهی است . کلاهی بوجود خواهد آورد .

نظریه رهبر عملیات - با توجه بموقعیتی که خمینی برای خود دست و پا کرده چنانچه وضع بهمین نحو پیش رود نظریه منبع خبر مورد تأیید میباشد . مقرر فرمایند چگونگی رایان سازمان ابلاغ نمایند .

اصل در بزرگترین دست راستی  
در رابطه سید مصطفی  
مصدق با سید مصطفی

مهر خدای محرومانه  
کتابخانه خدای حافظی

۹۸۰۱۱

سیدمصطفی تنها آیت‌الله‌زاده‌ای بود که در سنین جوانی (۳۵ سال) در حوزه نجف درس خارج می‌گفت و این کلاس درس او بیش از ده سال تداوم داشت و نکته‌های نو و در خور توجهی در بحث او دیده می‌شد

البته برخلاف آورده این گزارشگر، سیدمصطفی به شاگردان حوزه درس خود نه هیچگاه پول می‌داد و نه پولی داشت تا بتواند به کسی کمک کند و خود با زندگی طلبگی می‌ساخت و با سختی می‌گذراند. افزون بر این، از سیدمصطفی رفتار و روشی که نشان‌دهنده چنین ادعایی باشد، هرگز دیده نمی‌شد. مانند یک طلبه با دیگران حتی با شاگردان نشست و

برخاست می‌کرد و کوچکترین رفتاری و کرداری که از خود بر تربینی و شائبه مرجعیت نشان داشته باشد، از او سر نمی‌زد. ادعای اینکه سیدمصطفی ادعای آیت‌اللهی و مرجعیت دارد، ریشه در دغدغه درونی مقامات و پادوهای ساواک داشت که از وجود سید مصطفی برای آینده خود احساس خطر می‌کردند.

سیدمصطفی در نجف به رغم اینکه هیچگونه زمینه‌ای برای مبارزه با رژیم شاه نداشت، هیچگاه از رسالت مقدس مبارزه با ظلم و ظلمه و استواری نهضت اسلامی باز نماند و صرفاً به درس و بحث و دیگر امور حوزوی (زیارت و عبادت خشک و صوری) سرگرم نشد. مردم ستمدیده کشورش را از یاد نبرد. جو حاکم بر نجف که سیاست و پرداختن به مسائل سیاسی را دون شأن روحانیت و مرجعیت می‌پنداشتند، در او کارگر نشد و نتوانست او را به سستی، بی‌تفاوتی و آسوده‌طلبی بکشاند. او یک سلسله برنامه‌هایی را در راه تداوم مبارزه از تبعیدگاه و انگیختن ایرانیان برون‌مرزی به خشم و خیزش و خروش بر ضد شاه به کار بست که برخی از آنها در پی می‌آید.

در این بخش اهم فعالیت‌های وی در تحکیم نهضت امام خمینی در دوران تبعید، مورد بحث قرار می‌گیرد.

## ۱. سامان‌دهی و راهنمایی

در پی تبعید امام به نجف اشرف در سال ۱۳۴۴ش برخی از جوانان روحانی از روی فشار و اجبار و یا برای دلبستگی به امام به عراق روی آوردند و در حوزه نجف جای گزیدند. نیز برخی از مبارزان باورمند به اسلام برای آموزش چریکی در پادگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین آهنگ عراق کردند و دیگر زمینه بازگشت به ایران را نیافتند و در عراق، سوریه و لبنان ماندگار شدند. این نیروها از چند جهت در خطر بودند: از جهت گروه‌های سیاسی اروپانشین مانند: حزب توده، کمونیست‌ها، مائوئیست‌ها،





مصدقی‌ها (جبهه ملی - نهضت آزادی) و برخی از عناصر مرموزی که در انجمن اسلامی دانشجویان فارسی‌زبان در اروپا، آمریکا و کانادا نفوذ داشتند.

از جهت برخی از مهره‌های سوخته و فرسوده شبکه‌های جاسوسی که در آسیای غربی پرسه می‌زدند و به هر قدرتی که به آنها بها دهد سر می‌سپردند. از جهت جریان مرموزی که زیر نام «مجاهد» و با عنوان «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بازیگر صحنه شده بودند.

این گروه‌ها و جریان‌ها در گام نخست تلاش داشتند که به نوعی در امام نفوذ کنند و از امام در راه نقشه‌ها و نیرنگ‌ها و اعراض و امیال باندی و حزبی خود بهره‌برداری ناروا کنند و آن گاه که دریافتند امام نفوذناپذیر است و جریان‌ها و گروه‌های ناباب و مرموز را نزد او راهی و جایی نیست، بر آن شدند در میان جوانان روحانی که به ناحق و دور از واقعیت «اطرفی» امام خوانده می‌شدند، رخنه و نفوذ کنند و عناصر ساده‌اندیش و ضعیف‌النفس را بیابند و در خدمت گیرند و از راه آنها و به کمک آنها بتوانند از امام بهره‌ناروا بگیرند و حرف‌ها و اندیشه‌های خود را به وسیله این ساده‌اندیشان خودباخته به امام دیکته کنند و از این راه و نیروی معنوی و مردمی امام را به کار گیرند.

سیدمصطفی خمینی به رغم این که به درستی می‌دانست و باورمند بود به این که چند روحانی جوان ناآزموده هیچگاه و هرگز نمی‌توانند در راه و اندیشه و مرام و مکتب امام، کوچک‌ترین تأثیر و تردیدی پدید آورند، از این که جوانان روحانی از روی نابخستگی، ساده‌لوحی و ناآگاهی، آلت دست این و آن شوند، سخت رنج می‌برد و با همه توان تلاش می‌کرد که از لغزش و فریب این جوانان پیشگیری کند و آنان را از بیراهه‌پویی باز دارد. این هشداردهی و بازدارندگی سیدمصطفی نسبت به جوانان روحانی از چشم گروه‌ها، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی برون‌مرزی پنهان و پوشیده نمی‌ماند و آنان را نسبت به او سخت خشمگین و آشفته و آزرده می‌ساخت و به جوسازی و سمپاشی بر ضد او و او می‌داشت و توطئه‌ها و ترفندهایی برای زیر سؤال بردن و ترور سفید آن مجاهد راستین به کار گرفته می‌شد و هر دولت و دسته و گروه و جریانی به شیوه و شگردی با او دشمنی و خصومت می‌ورزیدند.

از حزب بعث عراق که سخت دنبال تسلط بر حوزه نجف به ویژه بیت امام بودند و برای فریب ما می‌گفتند: «ما می‌خواهیم به شما مساعدت کنیم تا در دیار غربت با پنی‌ر و صمون<sup>۱</sup> نگذرانید!» تا پادوهای ساواک که از روز ورود امام به نجف، دنبال آن بودند که مهره‌های

۱. صمون، نوعی نان ماشینی در عراق مانند نان سفید ساندویچی در ایران است که بیشتر قوت‌نادران و تهیدستان می‌باشد.

در کنار امام بگمارند و برای بر آورده کردن این آرزوی دیرینه به آب و آتش می زدند. نیز جاسوسان دو طرفه کا. گ. ب (سرویس جاسوسی شوروی سابق) و سازمان سیا (سرویس جاسوس امریکا) و... مانند محمود پناهیان شتربانی و مهره ورشکسته، فاسد و بی آبرویی مانند موسی اصفهانی، نیز عناصر لیبرال و غرب پرستی مانند بنی صدر، قطب زاده، ابراهیم یزدی و صادق طباطبایی که به ظاهر از امام دم می زدند لیکن از تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» پیروی می کردند. تا مهره های فریب کار و بازیگر «سازمان مجاهدین خلق» و گروه های مارکسیستی، مائوئیستی و... همگی سیدمصطفی را خار راه خود می دیدند و نسبت به او دشمنی می ورزیدند و بر ضد او جوسازی می کردند. لیکن او بی اعتنا به این جوسازی ها و نیرنگ بازی ها، رسالت مقدس خود را در راه رویارویی با فریب کاران، حيله گران و نابکاران به درستی دنبال می کرد. جوسازی و هوچی بازی بر ضد سیدمصطفی تا آن پایه بود که روزی امام به سیداحمد گفته بود: «مصطفی خیلی مظلوم است.»

یادآوری این نکته در این بخش بایسته است که به رغم تلاش شبانه روزی سیدمصطفی، برخی از جوانان روحانی از لغزش و خطا و افتادن در دام شیادان بی آبرو و رسوا ایمن نماندند. آقای سیدمحمود دعایی پس از آن که در برهه ای نسبت به قطب زاده و صادق طباطبایی سمپاتی داشت، سرانجام رسماً به «سازمان مجاهدین خلق» پیوست و در خدمت آنان قرار گرفت. مأموریت اصلی او واداشتن امام به پشتیبانی از آن سازمان بود. لیکن در این مأموریت به هر حيله ای چنگ زد شکست خورد و نتوانست امام را بفریبد. شیخ حسن کروبى نیز در واپسین سال زیست امام در عراق به ساواک سر سپرد و در خدمت رژیم شاه قرار گرفت اما او نیز در مأموریت خود که آگاهی و اطلاع از برنامه ها و اهداف امام بود، ناکام ماند.

## ۲. فراخوانی به آموزش پارتیزانی

برنامه دیگری که سیدمصطفی در نجف به شدت روی آن پای می فشرد و به آن اهمیت می داد انگیختن جوانان روحانی - که به امام و به آن شهید نزدیک بودند - به فراگیری آموزش های چریکی و نظامی طبق دستور قرآنی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»<sup>۱</sup> بود. او خود نیز آموزش های نظامی را فرا گرفته بود. آقای شیخ حسن مهاجر (یزدی زاده) با برقراری ارتباط با بعضی ها دوره کامل چریکی را با انواع سلاح ها آموزش دیده و به سیدمصطفی در درون منزل آموخته بود و همراه با او برای تمرین تیراندازی بارها به بیابان های دوروبر شهر نجف رفته بودند. سیدمصطفی به طلاب مبارز بارها یادآوری می کرد که برای مبارزه مسلحانه

۱. قرآن کریم، انفال، آیه ۶۰.





سیدمصطفی در دورانی که در نجف به سر می‌برد از بهره‌برداری ناروای رژیم شاه از مقام و جایگاه مرجعیت و روحانیت، سخت در رنج بود و به سهم خویش تلاش می‌کرد از سوءاستفاده آن رژیم از مقامات روحانی جلوگیری کند

آماده شوید و آموزش چریکی را کامل کنید. او مانند بسیاری از مبارزان باورمند به اسلام و امام بر این نظر بود که بدون دست بردن به سلاح و جنگ مسلحانه نمی‌توان به پیروزی رسید و رژیم شاه را از قدرت پایین کشید. نگارنده بنا به سفارش او در سفر به سوریه و لبنان به پادگان‌های افتتاح رفت و آموزش ساخت سلاح‌های گوناگون - مانند ساختن نارنجک بمب دستی - و تیراندازی با سلاح‌هایی مانند کلاشینکف، ژ ۳، یوزی، مسلسل، نیز استفاده از موشک را فرا گرفت و از دست یاسر عرفات یک قبضه یوزی که بنا به گفته او دلاور مردان فلسطینی در درگیری تن به تن با صهیونیست‌ها آن را به غنیمت گرفته بودند هدیه گرفت. این اندیشه و برنامه سیدمصطفی درباره حرکت مسلحانه و فراخوانی مبارزان به آموزش چریکی و پارتیزانی از دید مقامات ساواکی پوشیده و پنهان نمی‌ماند و آنان را بیش از پیش از خطر سیدمصطفی برای رژیم شاه نگران و اندیشناک می‌کرد.

### ۳. تلاش در راه بازداشتن علما و روحانیان ایران و عراق از ارتباط با رژیم شاه

سیدمصطفی در دورانی که در نجف به سر می‌برد از بهره‌برداری ناروای رژیم شاه از مقام و جایگاه مرجعیت و روحانیت، سخت در رنج بود و به سهم خویش تلاش می‌کرد از سوءاستفاده آن رژیم از مقامات روحانی جلوگیری کند و با هشدار به بزرگان دینی در نجف و پند و اندرز به عناصر روحانی که در ایران دانسته یا ندانسته به رژیم شاه گرایش پیدا می‌کردند، حرمت و مصلحت روحانیت را پاس بدارد و دست تبهکار و آلوده زورمداران حاکم بر ایران و عراق و دیگر کشورها را از حریم روحانیت کوتاه کند. آن‌گاه که روزنامه‌های وابسته به دربار گزارش دادند که:

... حضرت آیت‌الله حکیم در ملاقات با دکتر عالیخانی، وزیر اقتصاد اظهار داشتند که امیدوارم تاجگذاری شاهنشاه برای اعلیحضرت و عموم مسلمین مبارک باشد... [!!]<sup>۱</sup>

سیدمصطفی بی‌درنگ با آقای حکیم دیدار کرد و از این گونه بهره‌گیری ناروای رژیم شاه از مقام ایشان اظهار تأسف نمود. آقای حکیم در این دیدار با سیدمصطفی، این گزارش روزنامه‌های ایران را تکذیب کرده بود. لیکن در پاسخ به پرسش سیدمصطفی که چرا

برنامه دیگری که سیدمصطفی در نجف به شدت روی آن پای می‌فشرد و به آن اهمیت می‌داد انگیختن جوانان روحانی - که به امام و به آن شهید نزدیک بودند - به فراگیری آموزش‌های چریکی و نظامی طبق دستور قرآنی بود

این دروغ و نسبت ناروا را رسماً تکذیب نمی‌کنند، اظهار داشته بود: «... ما اینجا ننشسته‌ایم که ببینیم روزنامه‌های ایران دروغ‌هایی را گزارش می‌کنند تا آن را تکذیب کنیم»!

سیدمصطفی از ارتباط مرحوم سیدموسی صدر با رژیم ایران و مارونی‌های فالانژ لبنان سخت آزرده و رنجیده بود و آن‌گاه که شنیده بود مادر شاه (ملکه مادر) شبی را در منزل آقای موسی صدر در بیروت

گذرانده است و او در سفر به ایران به دیدار شاه رفته است و مرادوه نزدیکی با دولتمردان ایرانی دارد و نقش مخربی در اتحاد شیعه و سنی لبنان ایفا می‌کند و نیز از زیستن چریک‌های فلسطینی در جنوب لبنان، ناخرسند است و آنان را میهمانان ناخوانده می‌داند، نگران شد و این‌گونه رفتارها و موضع‌گیری‌ها را به زیان عالمان شیعه در میان آزادی‌خواهان منطقه و بدنامی آنان می‌دانست و در هر سفری به لبنان با آقای موسی صدر در این‌گونه امور به گفت‌وگو می‌نشست و می‌کوشید که او را از این موضع‌گیری‌ها باز دارد و از او می‌خواست که در لبنان و منطقه شامات مایه آبرو و اعتبار عالمان شیعه باشد و توده‌های ستم‌دیده و زیر فشار زورمداران را به سوی خود بکشاند و به مصداق «و کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» یار و یاور بی‌پناهان و دشمن آشتی‌ناپذیر زورمداران و مستکبران باشد و این فرمان علوی با مرادوه و نشست و برخاست با مارونی‌ها، فالانژها و ستمگران و سرمایه‌داران لبنانی و ایرانی همخوانی ندارد. این خرده‌گیری و انتقاد سیدمصطفی نسبت به آقا موسی تا پایان عمر آن شهید ادامه داشت.<sup>۱</sup>

سیدمصطفی در دیار غربت و در حوزه نجف آن‌چه را که در ایران می‌گذشت زیر نظر داشت و آن‌گاه که می‌دید یک روحانی، گوینده مذهبی، منبری، پیشنماز یا یک پیشوای دینی از سوی رژیم شاه و پادوهای ساواک فریب خورده و به سوی آن رژیم گرایش یافته و در خطر گمراهی و بیراهه‌پویی قرار دارد، اگر در او صلاحیت آگاهی، بیداری و هدایت می‌دید، بی‌درنگ اقدام می‌کرد تا او را از لغزش، کرنش و سازش باز دارد و از افتادن در گنداب وابستگی، سرسپردگی و تباهی و روسیاهی‌های رهایی‌بخشد. او آن‌گاه که خبردار شد

۱. تحریف‌گران تاریخ‌اختلاف میان سیدمصطفی و آقا موسی صدر را بر سر عدم پشتیبانی آن مرحوم از مرجعیت امام و انمود کرده‌اند؛ در صورتی که سیدمصطفی با برخورداری از معرفت و معنویت والای ملکوتی و دوری‌گزینی از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی هیچ‌گاه به مرجعیت امام اندیشه نمی‌کرد و در راه استواری آن هرگز گامی برنداشت و تلاشی نکرد.





سید مرتضی برقی واعظ، به رژیم نزدیک شده و در برخی از مراسم مربوط به دستگاه دولت منبر رفته است و چه بسا در آینده او را بر آن دارند که از مدیحه‌سرایان و مجیز‌گویان رژیم شاه قرار بگیرد و تا سر در گنداب وابستگی به دولت و دربار فرو غلتد، در پاسخ نامه‌ای که آقای برقی به او نوشته بود، فرصت را غنیمت شمرد و نکته‌هایی را به او هشدار داد. بخشی از نامه او در پی می‌آید:

... بسیار موضوعی که عرض می‌شود موجب تأسف من است. بنا نیست شما طوری رفتار کنید که باعث دل‌سردی جماعتی و گفت‌وگو در اطراف وضع آقای خمینی شود. از طرفی شرکت در جلسه مربوط به عنوان کشاورزان و از یک طرف که بسیار بااهمیت است شرکت در جلسات آستانه مقدسه که به دست پلید آن روسیاه دنیا و آخرت اداره می‌شود.

برادر عزیز! مگر چند روز از عمر من و شما مانده است... بحمد و... شما را ملت به بهترین وجه اداره می‌کرد [شما] زندگی و چیزی هم که ندارید...<sup>۱</sup>

یادآوری این نکته بایسته است که مرتضی برقی از منبری‌هایی بود که در دورانی با مقامات دولتی رژیم شاه بی‌ارتباط نبود و حتی در سال ۱۳۳۹ به عنوان نماینده روحانیت قم به دربار رفت و به مناسبت «تولد ولیعهد» به شاه تبریک گفت و قرآنی به او هدیه داد که با واکنش تند و منفی حوزه قم روبرو شد و اعلامیه‌ای از جانب حوزه، البته با امضای دانشجویان قمی دانشگاه تهران زیر عنوان «جامعه روحانیت قم نماینده ندارد» پخش گردید و در آن با صراحت اعلام شد:

... شخص مرتضی برقی که اخیراً او را نماینده روحانیان قم معرفی کرده‌اند هیچگونه بستگی با جامعه روحانیت ندارد و در مراجعت از مرکز مورد توییح مراجع بزرگ روحانی قرار گرفته و از طرف محصلین حوزه علمیه تنبیه می‌شود...<sup>۲</sup>

چنانکه در دفتر نخست نهضت امام، آمده است در پی رفتن سید مرتضی برقی به دربار، امام او را نزد خود فرا خواند و به این کار ناروای او اعتراض کرد و به پند و اندرز او پرداخت. نامبرده که از سخنان هشدار دهنده امام پند گرفته و از کردار زشت خویش پشیمان شده بود، نزد امام به گریه افتاد و اظهار ندامت کرد.<sup>۳</sup>

۱. متن اسناد و نامه‌ها در ادامه مقاله خواهد آمد.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، چ نوزدهم، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۳.

سیدمصطفی - چنان که اشاره شد - از نجف اشرف اوضاع ایران به ویژه روحانیت را زیر نظر داشت و از برخی روابط و برخوردها و نشست و برخاست‌های روحانیان با برخی مقامات به درستی آگاهی می‌یافت و در برابر آن بی‌تفاوت نمی‌ماند. ساواک نیز در گزارشی از پی‌جویی سیدمصطفی از شخصی به نام آقای مستجابی درباره گرایش شماری

از روحانیان اصفهان به دستگاه‌های دولتی چنین گزارش داده است:

حاج آقا مصطفی خمینی پسر آقای خمینی طی نامه‌ای به آقای مستجابی سر دفتر ۱۶۸ اصفهان یادآور شده که خاطر آقای خمینی از اینکه شنیده‌اند عده‌ای از روحانیون اصفهان وابسته به دستگاه‌های دولتی در اصفهان به نام دین موسسه‌ای باز کرده و از حقوق امام زمان جهت این کار استفاده می‌نمایند ناراحت شده، مصطفی خمینی از نامبرده خواسته است که تحقیق کند این موضوع حقیقت دارد یا خیر؟...

سیدمصطفی از ارتباط مرحوم سیدموسی صدر با رژیم ایران و مارونی‌های فلائز لبنان سخت آزرده و رنجیده بود و آن‌گاه که شنیده بود مادر شاه (ملکه مادر) شبی را در منزل آقای موسی صدر در بیروت گذرانده است و او در سفر به ایران به دیدار شاه رفته است و مرآوده نزدیکی با دولتمردان ایرانی دارد نگران شد





- ۱- به: ۳۱۹
- ۲- از: ۱۸۵
- ۳- منشأ: مهر، مرداد
- ۴- منبع: ۶۹
- ۵- تاریخ وقوع: ۱۰ خرداد
- ۶- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۸ مرداد
- ۷- تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات محل: ۲۵، ۵، ۹

- ۸- شماره گزارش: ۳۹۴
- ۹- تاریخ گزارش: ۴۸/۵/۹۹
- ۱۰- پیوست:
- ۱۱- ملاحظات حفاظتی:
- ۱۲- گیرندگان خبر:

موضوع:

عطف / پیرو:

حاج آقا مصطفی قمی پیرامای قمی طی نامه ای که به آن استیجابی سر در شماره ۱۵۸ از صفحه ۱۸۵ یاد شده است  
خطرات آن قمی از این جنبه شنیده اند که از طرف آن شخص و البته در کشاکش روی در صفحه  
نام روی دست این کار در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۹۷ در جهت استفاده بنام این کار شده مصطفی  
قمی از این خبر به آگاهی است که شخص مذکور در واقع حقیقت دارد یا خبر الف  
نظیر رهبر عمل است: مروج عراقی با قمی از موسسه احمدی در نامه ای که در یادداشتی در تاریخ ۲۸ خرداد  
شده است روی از این خبر که مصطفی قمی بر این اساس در نامه شماره ۱۵۸ از صفحه ۱۸۵ یاد شده است  
نظیر رئیس سدر: با توجه به اینکه بطور علنی شخص مذکور در این مورد اعلامیه ای بنامیده خود را  
و بعضی از طرفدارانش نظیر آن شده و اعتقاد به آن نیز از قمی بیگانه است

ملیحه ۱۳۹۷/۵/۲۵ حفاظتی

۳۱۹

روزنامه اطلاعات

ساواک قم در پی یک سلسله نقشه‌ها و ترفندهایی که در راه آسیب رسانیدن به حوزه قم دنبال می‌کرد، مانند در دست گرفتن تولیت حرم حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) و کنار زدن ابوالفضل تولیت که با رژیم شاه سر ناسازگاری داشت و برای نفوذ در میان روحانیت قم، مرتضی برقی را فریب داد و از او بهره‌ناروا گرفت. او در برخی از مراسم دولتی به منبر می‌رفت و گام به گام به ذلت و زبونی و تباهی کشیده می‌شد. سیدمصطفی با آگاهی به پیشینه خراب او بالحنی محبت‌آمیز، سازنده و بیدارکننده به پند و اندرز او پرداخته و هشدارهایی به او داده است:

... معلوم شد که شما آهسته آهسته مشغول به بعضی از مشاغل گذشته شده‌اید. قربانت! خیلی شما را دوست دارم. نمی‌دانید که به شما چه مقدار علاقه دارم و این علاقه است که مرا وادار می‌کند که گستاخانه چیز بنویسم. عزیزم و بزرگوام! شما ارشاد کنید مردم را تا خدا جزای خیر و خوب عطا کند...

شیوه خرده‌گیری و انتقاد سیدمصطفی به کردار و رفتار یک شخص که به بیراهه‌پویی کشیده شده که بخشی از آن بالا آمده است، از اخلاق اسلامی و خوی و خصلت عارفانه و خاضعانه نویسنده آن نشان دارد. شیوه سازنده‌ای که می‌تواند برای هر نسلی در هر عصری آموزنده باشد و راه انتقاد و خرده‌گیری از عناصر فریب‌خورده و خودباخته را به درستی می‌آموزد. این شیوه، کسانی را که به لغزش و خطا دچار شده‌اند به راه می‌آورد و از لجبازی، سرسختی، یک‌دندگی و سماجت باز می‌دارد. اجرای دو اصل امر به معروف و نهی از منکر با این شیوه همخوانی و کارایی دارد و می‌تواند جامعه را از گمراهی و تباهی برهاند و آرامش و آسایش و همزیستی مسالمت‌آمیز را به ارمغان آورد.

ساواک قم درباره این نامه سیدمصطفی به برقی چنین توضیح داده است:

طبق تحقیقات معموله تاکنون جلسه‌ای توسط کشاورزان در قم تشکیل نگردیده و منظور مصطفی خمینی این بوده که چون در یکی از مراسمی که از طرف دستگاه برگزار شده بود و کشاورزان نیز در آن شرکت داشتند برقی در آن جا به منبر رفته و به نفع دستگاه سخنرانی کرده و به همین جهت مصطفی او را از شرکت در این گونه مراسم منع و خاطر نشان کرده که شرکت در این قبیل مجالس باعث دل‌سردی مردم و گفت‌وگو درباره وضع خمینی خواهد بود...



انجمن زورچیان



از ساواک - قم  
شماره ۴۱۶/۸۹۴  
تاریخ ۷/۲/۳۵  
پیوست  
به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶/۸۸۳۳

در باره : مصطفی خمینی

عطف به ۳۱۶/۸۸۳۳ - ۴۶/۱۲/۲۶

طبق تحقیقات معمول تا کنون جلسه ای توسط کشاورزان در قم تشکیل نگردید و منظور مصطفی خمینی این بوده که چون در یکی از مراسم که از طرف دستگاه برگزار شده بود و کشاورزان نیز در آن شرکت داشتند برقص در آنجا بمنبر رفته و بنفع دستگاه سخنرانی کرده و بهمین جهت مصطفی او را از شرکت در اینگونه مراسم منع و خاطر نشان کرده که شرکت در این قبیل مجالس باعث دلسردی مردم و گفتگو در باره وضع خمینی خواهد بود %ق

دوره سوم ۳۱۶/۸۸۳۳ - ۴۶/۱۲/۲۶  
به بخش ۳۱۶/۸۸۳۳ ارسال گردید

رئیس ساواک - قم مهسران

انجمن زورچیان  
۴۷/۲/۱۹

۳۱۶  
بایگانی شود



## ۴. جریان شناسی و نفوذناپذیری

سیدمصطفی پیش از هر عالم دینی و پیشوای روحانی به انحراف دکتر علی شریعتی پی برد و اندیشه‌های او را برای اسلام راستین و جامعه اسلامی زیانبار می‌دید و برنامه‌های او را جریانی هدایت شده از سوی رژیم شاه و دستگاه مخوف جاسوسی - امنیتی آن رژیم در راه اختلاف افکنی میان ملت ایران - به ویژه حوزه و دانشگاه می‌دانست

زمامداران برون مرزی و درون مرزی (طاغوتیان) در درازای تاریخ پیوسته در اندیشه رخنه و نفوذ در میان پیشوایان دینی و رهبران مردمی بوده‌اند و با به راه انداختن جریان‌ها، چهره‌ها و سازمان‌های به ظاهر فریور و بهمنش تلاش کرده‌اند، حرکت‌های خدایی و نهضت‌های مردمی را به بیراهه بکشانند و رهبران را از راه رستگاری و استواری باز بدارند و آسمندان خود فروخته را به عنوان «خواص» و خودی در میان

توده‌های مردمی و مردان نامی و رجال روحانی و سیاسی جای دهند و به آنان آراستگی بخشد و بدین گونه سررشته فعالیت‌های ضد استعماری و ضد استبدادی را از چنگ مردم و رهبران مردمی بیرون آورند و با یک سلسله ترندها و نیرنگ‌ها حرکت‌های رهایی بخش و آزادی خواهانه را اگر بتوانند در هم بشکنند و از میان ببرند و رهبران آن حرکت‌ها را نیز به سازش و کرنش در برابر طاغوتیان وادارند و یا دست کم به خاموشی و بی تفاوتی بکشانند.

در این میان آنچه می‌تواند خطر رخنه و نفوذ را ریشه کن سازد و یا کاهش دهد بصیرت، آگاهی، رشد سیاسی، جریان شناسی و نفوذناپذیری است، که البته آسان به دست نمی‌آید.

با نگاهی گذرا به تاریخ می‌بینیم که ابر قدرت‌ها و گماشتگان آنان در کشورهای گوناگون آنگاه که از ابر مردان فروهیده و از خود رسته احساس خطر می‌کردند، بی‌درنگ مهره‌های ورزیده و کار آزموده را به عنوان «مرید» و «اطرافی» در کنارشان می‌گماردند و این گماشتگان نیرنگ باز به گونه‌ای در دل آن پیشوایان جا باز می‌کردند و آنان را نسبت به خود باورمند می‌ساختند که در واقع آن مردان برجسته و رهبران وارسته، پیر و، دنباله‌رو و ارادتمند این گماشتگان فریب کار قرار می‌گرفتند و رأی نظر آنان را «وحي الهی» می‌پنداشتند و بدین گونه از رسالت و مسئولیت دینی و ملی خود به طور کلی باز می‌ماندند.

اکنون نیز این شگرد شیطانی و ترند استعماری به شدت دنبال می‌شود و چه بسا مردانی کار آزموده و سازنده به دست نفوذی‌های ناباب و دور و بری‌های خوش رنگ و آب به طور عینی از کار باز می‌مانند، فلج می‌شوند و یا به بیراهه می‌روند و ناآگاهانه در خدمت دشمن قرار می‌گیرند. از برجسته‌ترین ویژگی‌های امام این بود که جریان شناس بود و نفوذناپذیر. عناصری را که با ناخالصی و با نیرنگ‌های شیطانی به نزد او می‌آمدند، به درستی شناسایی می‌کرد و به اغراض ناروا و بدخواهانه آنان پی می‌برد و دست رد بر سینه نامحرمان می‌زد و مهم‌تر آنکه هیچکس را





سیدمصطفی روی خصلت جریان‌شناسی در پی جار و جنجالی که پس از انتشار کتاب شهید جاوید در حوزه‌های علمی و محافل مذهبی به راه افتاد، موضعی هوشمندانه برگزید و در برابر آن از هر گونه مناقشه دوری گزید

به طور دربست باور نداشت. نه نورچشمی‌ها، نه دور و بری‌ها و نه شاگردانی که «حاصل عمر» او به شمار می‌رفتند، برای امام مطلق نبودند و صاحب‌نظران بی‌عیب و خطا شمرده نمی‌شدند و آنچه را نزدیکان و هواداران، گزارش می‌کردند، می‌گفتند و می‌نوشتند، امام

بدون بررسی، کنجکاوی و پرس و جوی همه‌جانبه نمی‌پذیرفت و روی آن اقدامی نمی‌کردند. شهید سیدمصطفی خمینی نیز از این ویژگی‌های به طور کامل رسا و ریشه‌ای برخوردار بود. با یک دیدار و گفت‌وگو به سرشت زشت طرف پی می‌برد و از کید و کین او آگاهی می‌یافت، او را از خود می‌راند و دیگران را نیز از خطر او بر حذر می‌داشت. سیدمصطفی افزون بر جریان‌شناسی و خط‌شناسی، خط‌شکن بود. با عناصری که درونی ناپاک و برون تابناک داشتند با قاطعیت و دور از رودربایستی برخورد می‌کرد، از آنان دوری می‌گزید، در برابر آنان هیچگاه نرمش، کرنش و شکیبایی از خود نشان نمی‌داد. لیکن در برابر آن دسته از بیراهه‌پویان و فریب‌خوردگان که ناآگاهانه به کژراهه کشیده شده بودند و راه را از چاه به درستی باز نمی‌شناختند و امید هدایت و بازگشت آنان را داشت، موضع بیدارکننده و هشداردهنده می‌گرفت و با پنددهی و خرده‌گیری، تلاش می‌کرد آنان را به راه آورد و از گمراهی و روسپاهی برهاند.

سیدمصطفی به رغم اینکه از هواداران سرسخت حرکت مسلحانه بود و مبارزان روحانی در نجف را به فراگیری و آموزش چریکی و نظامی بر می‌انگیخت، نسبت به گروهی که زیر نام «مجاهدین خلق»! به صحنه آمدند (۱۳۴۹) از آغاز موضع منفی داشت و هیچگاه آنان را باور نکرد و با آنان هرگز به گفت‌وگو ننشست و به شدت از آنان دوری می‌گزید.

سیدمصطفی پیش از هر عالم دینی و پیشوای روحانی به انحراف دکتر علی شریعتی پی برد و اندیشه‌های او را برای اسلام راستین و جامعه اسلامی زیانبار می‌دید و بر نامه‌های او را جریانی هدایت‌شده از سوی رژیم شاه و دستگاه مخوف جاسوسی - امنیتی آن رژیم در راه اختلاف‌افکنی میان ملت ایران - به ویژه حوزه و دانشگاه می‌دانست. او بر این باور بود که شریعتی دانسته یا ندانسته بر آن است که آن پیوندی را که به دنبال آغاز نهضت امام میان تحصیلکرده‌های دانشگاه و حوزه پدید آمده است، از هم بگسلد و بار دیگر روحانیان و دانشگاهیان را رویاروی یکدیگر قرار دهد. از این رو، هر گونه موضع‌گیری در رد یا تأیید شریعتی را ناروا و در راستای توطئه و ترند ساواک می‌دانست و از آن دوری می‌گزید.

سیدمصطفی روی خصلت جریان‌شناسی در پی جار و جنجالی که پس از انتشار کتاب شهید جاوید در حوزه‌های علمی و محافل مذهبی به راه افتاد، موضعی هوشمندانه برگزید و در برابر آن از هر گونه مناقشه دوری گزید. او بر این باور بود که آن هیاهوها جریان ساخته و پرداخته دستگاه جاسوسی فتنه‌ساز رژیم شاه (ساواک) است تا آتش اختلاف را میان حوزه‌های علمی و مقامات روحانی و توده‌های مذهبی شعله‌ور سازد و نهضت امام را به چالش بکشد.

موضع سیدمصطفی در برابر قطب‌زاده نیز به راستی آگاهانه، اندیشمندانه و بر پایه جریان‌شناسی و نفوذناپذیری بود. صادق قطب‌زاده در سال ۱۳۴۹ برای نخستین بار به نجف سفر کرد و شبی را در منزل سیدمصطفی گذراند به امید اینکه بتواند او را از نظر فکری و بینش سیاسی با خود همراه کند و از راه او دیدگاه‌ها، نقشه‌ها و برنامه‌های لیبرال‌منشانه و غرب‌گرایانه خود را درباره امام به اجرا در آورد و از جایگاه امام در راه اغراض و امیال لیبرالیستی نهضت آزادی بهره‌ناروا بگیرد لیکن سیدمصطفی در همان نخستین دیدار به سرشت زشت و فریب‌کارانه نامبرده آگاهی یافت و برای همیشه او را از خود راند و خطر او را به دوستان یادآور شد.

دیدگاه سیدمصطفی درباره صادق طباطبایی نیز ژرف‌نگرانه و واقع‌بینانه بود، او را دنبال‌روی ملی-مذهبی‌های غرب‌پرست و آلت دست قطب‌زاده و نوجه او می‌دانست و او را در گفتار و کردار صادق نمی‌دید.

این جریان‌شناسی و نفوذناپذیری سیدمصطفی برای برخی از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و مهره‌های مرموزی که در اندیشه‌رخنه و نفوذ در بیت امام و در میان نزدیکان او بودند، سخت آزاردهنده و نگران‌کننده بود و آن شهید را سدی در برابر نقشه‌ها و دسیسه‌های خود در بیت امام در نجف می‌دیدند. از او دلی‌پرکین و چرکین داشتند، پیوسته بر ضد او جوسازی و شایعه‌پراکنی می‌کردند و اینجا و آنجا رواج می‌دادند: «حاج آقا مصطفی مبارز نیست!» با مبارزین میانه‌خوشی ندارد! یا شایع می‌کردند که تنها هدف او این است که امام به مرجعیت مطلق و بی‌رقیب برسد و دیگر مراجع را پشت سر بگذارد و چون در اندیشه مرجعیت امام است تلاش دارد که مبارزان و سیاستمداران را از دور و بر امام دور کند!!

## ۵. پیام‌های سازنده

انسان‌های وارسته و مردان از خودرسته، هیچگاه بر آن نیستند که کارهای نیک و مفید خود را بازگو کنند و به دیگران بنمایانند، بلکه برعکس به پنهان داشتن آن می‌کوشند و از اینکه نیکوکاری‌هایشان آشکار شود و مورد ستایش قرار گیرد رنج می‌برند. امام آن‌گاه که کتاب کشف اسرار را به رشته نگارش کشید، از آوردن نام خود بر روی آن کتاب خودداری





ورزید و تا سالیان درازی کمتر کسی از نویسنده آن خبر داشت و حتی برخی بر این باور بودند که آن کتاب را علامه طباطبایی نوشته‌اند. به یاد دارم آن گاه که دفتر نخست کتاب نهضت امام خمینی آماده چاپ شد (۱۳۵۶) و بر آن بودم که برای چاپ آن رهسپار لبنان شوم با سیدمصطفی دیدار کردم و بخش کوتاهی از آنچه را در کتاب درباره او نوشته بودم به او نمایاندم و درخواست کردم که بخش‌های عمده‌ای از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی خود و خاطراتی که در آن مورد به یاد دارد، بازگو کنند تا در کتاب بیاورم. او نه تنها از زندگی سیاسی خود هیچگونه اطلاعی به من نداد بلکه خواست که آنچه را درباره او در کتاب آورده‌ام حذف شود و نامی از او در کتاب نیاید و این نکته را یادآور شد که در برابر فداکاری‌ها و جانفشانی‌های مردم ایران ضد رژیم شاه، فعالیت‌های او بی‌ارزش‌تر از آن است که به قلم آورده شود و این رباعی را زمزمه کرد:

یکی قطره باران ز ابری چکید      خجل شد چو پهنای دریا بدید  
که جایی که دریاست من کیستم      گر او هست حقا که من نیستم

شهید سیدمصطفی در نجف هیچگاه از تلاش‌ها و برنامه‌های سیاسی و مبارزاتی خود با همراهان سخنی به میان نمی‌آورد و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که دیگران باور داشتند که او جز درس و بحث و دعا و زیارت کاری ندارد و در امور سیاسی جز راهنمایی‌ها و رهنمودهای گاه و بی‌گاه به همراهان و مبارزان برون‌مرزی که با او ارتباط دارند، کار دیگری انجام نمی‌دهد؛ لیکن اکنون که به نوشته‌ها و یادداشت‌های او دست یافته و به بررسی او نشستیم می‌بینیم نامه‌ها و پیام‌های انقلابی و سازنده‌ای از گوشه نجف برای مبارزان درون‌مرزی و برون‌مرزی می‌داده و در حد توان خویش به مبارزه و نهضت اسلامی ایران توانایی و استواری می‌بخشیده است.

پیرامون پیام‌ها و نامه‌های سیدمصطفی از تبعیدگاه او در نجف نکته‌هایی در خور یادآوری است:

الف. پیام‌هایی که خطاب به عموم است و در واقع اعلامیه‌هایی است که از جانب آن شهید صادر شده است. اما اینکه چرا به چاپ نرسیده و انتشار نیافته است، شاید گیرنده پیام - به هر علت - از انتشار آن خودداری کرده است. و شاید سیدمصطفی بر این نظر بوده که آن پیام را شماری از خواص بخوانند و آگاهی یابند و نخواستند که در دوران حیات امام قلمی بزند و گامی بردارد. موضع سیدمصطفی در برابر امام، مانند موضع امام در برابر آیت‌الله بروجردی بود. امام در دوران ریاست و زعامت آقای بروجردی بر اصل باورمندی به ولایت فقیه، هیچگاه به خود رخصت نداد که در امور سیاسی، اجتماعی و حوزوی بدون نظر آن مرجع

دیدگاه سیدمصطفی درباره  
صادق طباطبایی ژرف‌نگرانه و  
واقع‌بینانه بود، او را دنبال‌روی  
ملی - مذهبی‌های غرب‌پرست  
و آلت دست قطب‌زاده و نوچه  
او می‌دانست و او را در گفتار و  
کردار صادق نمی‌دید

بزرگ قدمی بردارد و قلمی بزند. شهید سیدمصطفی  
نیز هیچگاه برخلاف نظر امام حرکتی نکرد و کاری  
صورت نداد و اصولاً با وجود امام برای خود تکلیفی و  
مسئولیتی در سطح عموم باور نداشت.

ب. برخی از پیام‌ها و نامه‌ها، هشدار به مبارزان  
روحانی و پیروان امام، پیرامون نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی

بوده است که رژیم شاه در سر داشته و بر آن بوده است با یک سلسله بر نامه‌های خانمانسوز،  
ایران را هر چه بیشتر به تباهی بکشاند و به استقلال ایران آسیب سنگینی برساند و اسلام را  
از رسمیت بیندازد. او در نامه‌های خود از هم‌زمان روحانی با فروتنی و زاری می‌خواسته  
است در برابر خطرهایی که اسلام و ایران را تهدید می‌کند آرام ننشینند، بی‌تفاوت ننمایند و  
از رسالت رویارویی با ستمگران و زورمداران باز نمانند.

پ. برخی از این نامه‌ها و پیام‌ها برای پایان دادن به اختلاف‌ها و کشمکش‌های دوستان  
و هم‌زمان بوده است. آن شهید آن گاه که خیردار می‌شد میان برادران روحانی نقاری  
پدید آمده است، سخت آزرده و آشفته می‌شد و با نامه‌ها و پیام‌های پندآمیز، الفت‌انگیز و  
محبت‌آمیز کوشش می‌کرد به آن ناهنجاری‌های زیانبار پایان بخشد و صفا و صداقت و  
برادری را میان هم‌زمان و همراهان حاکم کند.

ت. نامه‌های هشداردهنده، بازدارنده و بیدارکننده به عناصر روحانی که فریب و سوسه‌های  
شیطانی مأموران ساواک را خورده بودند و در خطر سقوط در دام دستگاه جاسوسی رژیم  
شاه قرار داشتند. سیدمصطفی بی‌درنگ دست به کار می‌شد و با فرستادن نامه‌هایی که در  
بردارنده پند و اندرز بود تلاش می‌کرد فریب‌خوردگان را از فروغلتیدن در گنداب وابستگی  
و سرسپردگی به ساواک برهاند و هشیار سازد.

ث. نامه به دوستان سیدمصطفی از رأفت و محبت و وفا و صفای ژرف و شدید روحی و  
درونی برخوردار بود.

او این ویژگی را از امام به ارث برده بود. در دورانی که در نجف به سر می‌برد، هیچگاه از  
یاد دوستان دیرینه و صمیمی خود دور نمی‌ماند، در هر فرصتی از آنها یاد می‌کرد و به یاد  
آنان سخن می‌گفت و خاطرات تلخ و شیرینی را که با آنها داشت بازگو می‌کرد و تا آنجا که  
راه داشت وارد و بدل کردن نامه پیوند برادری با آنان را استواری می‌بخشید. ساواک به  
رغم کنترل سنگین و سانسور شدید که روی نامه‌ها و پیام‌های سیدمصطفی داشت هیچگاه  
نتوانست نامه‌پراکنی میان او و دوستان دیرینه او را قطع کند و پیوند میان آنان را بگسلد. از



کسانی که به طور پیوسته با سیدمصطفی نامه رد و بدل می کردند آقای نجفی مرعشی بودند؛ ایشان با آنکه از مراجع تر از اول به شمار می رفتند، همیشه از راه نامه، دوستی، وفاداری و پیوند عاطفی خود را نسبت به سیدمصطفی نشان می دادند. ایشان آن گونه که با سیدمصطفی در ارتباط بودند، با امام ارتباط نداشتند.



ج. بخش دیگر از نامه های سیدمصطفی، نامه هایی بود که میان او و خانواده نزدیک و عزیزان او در ایران رد و بدل می شد. در این نامه ها ژرفای عشق و علاقه او نسبت به بستگان و فامیل به درستی نمایان است و اوج وفا، صفا و صمیمیت او را می رساند. برخی از نامه های سیدمصطفی چنانکه پیش تر آورده شد، جنبه اعلامیه دارد و خواننده را بر می انگیزاند و آگاهی می بخشد. پرسشی که درباره این گونه نامه ها و در واقع اعلامیه ها مطرح است این است که چرا این اعلامیه ها و یا نامه های او به وسیله گیرندگان، چاپ نشده و در دسترس همگان قرار نگرفته است؟ به نظر می رسد علت اصلی بخش نشدن این نامه ها و یا اعلامیه ها امتناع سیدمصطفی از وارد شدن به صحنه مبارزه به صورت آشکار بود. او بر این نظر بود که بنابر اصل ولایت فقیه نباید و نشاید پیشاپیش امام حرکت کند بلکه بایستی بنابر رأی و نظر امام پای بند باشد و رهنمودهای امام را به کار ببندد، نه از امام پیشی بگیرد و نه از امام دوری گزیند. افزون بر این، او تزی را باور داشت و بر پایه آن نیز موضع گیری می کرد و بنابر پایه آن تر راه می رفت. او بر این باور بود روحانیان باید از نظر علمی دست کم در مقام مرجعیت باشند تا نظر و سخن آنان تأثیر گذار باشد و مردم را به پیروی از آنان وادارد. او با مطالعه روی تاریخ و سرگذشت گذشتگان به طور عینی به این نکته رسیده بود که چه بسا روحانیان دلسوز و نستوه به رغم داشتن اندیشه های والا و سرنوشت ساز به علت اینکه در جایگاه مرجعیت نبودند، نتوانستند اهداف برجسته خود را

جریان‌شناسی و نفوذناپذیری سید مصطفی برای برخی از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و مهره‌های مرموزی که در اندیشه رخنه و نفوذ در بیت امام و در میان نزدیکان او بودند، سخت آزاردهنده و نگران‌کننده بود و آن شهید را سدی در برابر نقشه‌ها و دسیسه‌های خود در بیت امام در نجف می‌دیدند. از او دلی پر کین و چرکین داشتند

پیاده کنند و در آزادی، رستگاری و خوشبختی و سعادت را به روی توده‌های ستمدیده و مظلوم، بگشایند و کشورهای اسلامی را به استقلال و آزادی برسانند. سید جمال‌الدین اسدآبادی از ابرمردان نابغه و بی‌مانند عصر خویش به شمار می‌رفت. بیش از نیم‌قرن از مردم زمان خویش پیش بود. لیکن چون از نظر علمی در جایگاه مرجعیت و ولایت قرار

نداشت، نتوانست رسالت خویش را به پایان ببرد. شهید سید حسن مدرس، سید ابوالقاسم کاشانی، نواب صفوی و ... از بزرگ‌اندیشمندان و متفکرانی بودند که به علت نداشتن مقام علمی والا و جایگاه مرجعیت نتوانستند آن گونه که باید و شاید مردم را با خود همراه کنند و با یک سخنرانی و یا مصاحبه جامعه را تکان دهند و به خشم و خروش وادارند.

سید مصطفی با این آزمون تاریخی بر آن نظر بود که نباید و نشاید نسنجیده به کاری دست بزنند که برد بایسته نداشته باشد و بر ایندگرانمایه‌ای به بار نیاورد. از این رو، هرگز نمی‌خواست پیام‌های او به عنوان اعلامیه انتشار یابد. افزون بر این، گیرندگان نامه او کسانی بودند که اصولاً به مبارزه و صدور اعلامیه آن گونه که باید و شاید باورمند نبودند و ناآگاهانه آب به آسیاب دشمن می‌ریختند و موضع انحرافی می‌گرفتند که به زیان مبارزان راه خدا و مجاهدان فی سبیل‌الله بود. از این رو، شگفت‌آور نیست که نامه سید مصطفی را چاپ و پخش نکردند و حتی از نگهداری آن نیز خودداری ورزیدند. اگر سیاسی و انقلابی‌اندیشه می‌کردند دست کم برای روز مبادا آن را در جایی پنهان می‌کردند و از میان نمی‌بردند. سید مصطفی وظیفه خویش می‌دانست که با روشنگری و آگاهی‌بخشی، آنان را از وارد آوردن خنجر بر قلب نهضت و پشت ملت باز دارد تا اگر در صف مبارزان و مجاهدان اسلامی قرار ندارند، دست کم با آن رویارویی نکنند و در صف دشمنان نایستند و چوب لای چرخ نهضت اسلامی نگذارند.

نامه‌ای که در پی می‌آید تاریخ درستی ندارد و روشن نیست در چه سالی و خطاب به چه کسی نوشته شده است لیکن از محتوای نامه به دست می‌آید که در سال‌های ۵۰ یا ۵۱ نگارش یافته است که در آن سال، رژیم شاه با به راه انداختن جشن‌های دو هزار و پانصدساله پادشاهی، ایران را به تباهی و رشکستگی کشانید تا آنجا که شماری از مردم، از گرسنگی جان سپردند.





شهید سیدمصطفی در نجف هیچگاه از تلاش‌ها و برنامه‌های سیاسی و مبارزاتی خود با همراهان سخنی به میان نمی‌آورد و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که دیگران باور داشتند که او جز درس و بحث و دعا و زیارت کاری ندارد و در امور سیاسی جز راهنمایی‌ها و رهنمودهای گاه و بی‌گاه به همراهان و مبارزان برون‌مرزی که با او ارتباط دارند، کار دیگری انجام نمی‌دهد.

سیدمصطفی در این نامه نکته‌هایی را یادآور شده و روی دردهای علاج‌ناپذیر مردم انگشت گذاشته است. او در این نامه با بازگو کردن قحطی، گرسنگی و فقر بسیاری از مردم ایران، تلاش کرده است آن بی‌خبرانی را که با آسودگی خاطر آرمیده بودند و به آسانی آلت دست قرار گرفته و انگیخته می‌شدند و هر روز با دستاویزی جار و جنجال به راه می‌انداختند و به اختلاف دامن می‌زدند، هوشیار سازد و از خواب غفلت بیدار کند تا چشم‌های خود را باز کنند و دریابند که در کشور چه می‌گذرد و ملت ایران در

چه اوضاع نکبت‌بار و اسف‌انگیزی به سر می‌برند و چگونه با ناداری، بی‌داری، تهی‌دستی و مرگ تدریجی دست و پنجه نرم می‌کنند. او می‌نویسد:

... برادر عزیز! در این نادانی‌ها که من و دوستان و حوزه‌ها به سر می‌بریم و در همین حال که وضع فجیع فارس و دیگر شهرهای ایران با این نابسامانی‌ها رو به رو هستند، در حوزه‌های راقی... سر قضایای زد و خورد می‌کنند... این در خور انتظار هم نیست که یک جمعیت فاضل و روشن‌منش گول سازمان امنیت را بخورند و با خود مشغول شوند و نگذارند صدای بیچاره‌ها و گرسنه‌ها و قضایای جشن‌ها و نابسامانی‌ها و قضیه قحطی و صدها قضیه دیگر به گوش مردم مرکز برسد....

سیدمصطفی به‌رغم دوری از ایران و زندگی در غربت و در آن روزگاری که ارتباط ایران و عراق قطع بود و هیچ ایرانی راه به عراق نداشت، این نکته باریکتر ز مور را دریافته بود که رژیم شاه برای اینکه آگاهان امت و پیشوایان دینی ملت را از هزینه‌های سنگین جشن‌های شاهانه و از گرسنگی و فقر و بیچارگی مردم غافل سازد، به کشمکش‌ها و بگومگوهای ساختگی، بیهوده و نابخردانه بر سر کتاب شهید جاوید، سرگرم کرده است و از مسئولیت و رسالت دفاع از تهی‌دستان، ستم‌دیدگان و بی‌پناهان بازداشته است. او در پیام خود با صراحت آورده است: «آیا فکر می‌کنید که به غیر از پول سازمان امنیت چیز دیگری می‌توانست این هیاهو را به پا کند...؟»

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آن گاه که اسناد ساواک به دست آمد، آشکار شد که ساواک در بر پایی جار و جنجال و هیاهو بر سر کتاب شهید جاوید در حوزه‌ها و در محافل

موضع سیدمصطفی در برابر امام، مانند موضع امام در برابر آیت‌الله بروجردی بود. امام در دوران ریاست و زعامت آقای بروجردی بر اصل باورمندی به ولایت فقیه، هیچگاه به خود رخصت نداد که در امور سیاسی، اجتماعی و حوزوی بدون نظر آن مرجع بزرگ قدمی بردارد و قلمی بزند. شهید سید مصطفی نیز هیچگاه برخلاف نظر امام حرکتی نکرد و کاری صورت نداد

روحانی و مذهبی نقش ریشه‌ای داشته و برخی از آتش‌بیاران معرکه از اعضای ساواک و حزب ایران نوین بودند. سیدمصطفی در این نامه و یادداشت‌ها واقع‌گرایانه به بهره‌برداری ناروای رژیم شاه از آیین‌ها و مذاهب گوناگون در راه آسیب رساندن به اسلام و توطئه اسلام‌زدایی نیز اشاره کرده و تغییر تاریخ اسلام را به تاریخ ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی پیش-بینی کرده است و در پایان از خوانندگان نامه خود خواسته است: «به خاطر خدا... به خود آیند... به هوش آیند... و به

قصه‌های کوچک [کتاب شهید جاوید] وقت را تلف نکنند...» و از آن خودباختگانی که آلت دست ساواک قرار گرفته و علیه کتاب شهید جاوید عزا گرفته بودند، پرسیده است:

آیا کتاب برقی رد اسلام نیست که سر و صدایی نداشت. کتب کسروی از اباطیل نیست که به آنها مشغول نشدید؟ آیا نوشته‌های [ناخوانا] کذایی بر خلاف اصول اسلام نیست؟... چه شد که همه و همه یک نوا به یک طرف رفته؟ آیا فکر می‌کنید که به غیر از پول سازمان امنیت چیز دیگری می‌توانست این هیاهو را به پا کند؟... قربونت برم، بس کن. کمی فکر کنید. شما طایفه روشن این مملکت هستید... با خدا و پارسا باشید...

### بسمه‌تعالی شأنه‌العزیز

بعرض می‌رساند مرقومه شریفه رسید و زیارت شد. امید است که سلام مخلصانه داعی را قبول نموده و به دوستان هم ابلاغ نمایید. نمی‌دانم که می‌دانید در گوشه و کنار آن ملک و مملکت چه می‌گذرد؟ هیچ می‌دانید که ملت و مملکت در چه حال به سر می‌برند؟ و یا می‌دانید که بر مردم فارس چه گذشته است؟ آیا می‌دانید که کار فقر و بدبختی به جایی رسیده که بیچارگان به جنگ خدا رفته و از خداوند منان بیزاری می‌جویند؟ هیچ می‌دانید که بلاهای خانمان سوز یکی پس از دیگری این یک مشت ملت بدبخت و سیه‌روز را به بدترین وضع ممکن کشانده است. آیا اطلاع از رفتار مردم شریف فارس دارید که به خاطر آنکه نمی‌توانسته‌اند با یک پذیرایی گرمی دل میزبان خود را شاد کنند دست به این عمل قبیح زده‌اند؟ هیچ





خبر دارید که آتشکده فارس بعد از چند قرن دوباره شعله‌ور گردید؟ آیا می‌دانید که شخص اول مملکت یا بانوی وی برای افتتاح آنجا به شکل زردشتیان شرکت کردند و پس از آن همه زحمات که اسلام تحمل کرد، اساس آن را ویران نمودند؟

آیا می‌دانید که ممکن است تاریخ اسلام در آن منطقه عوض شود و از این پس تاریخ ۲۵۰۰ ساله رواج گیرد؟ هیچ می‌دانید و یا آنکه تمایل به دانستن این همه فجایع اسلامی و انسانی دارید که با پول اوقاف مسلمین، این کارها می‌شود؟ و خوب است که به خود آییند و بدانید که از بیش از چند ده فرسخ گاز آورده‌اند و لوله کشی کرده‌اند و این آتشکده را پی‌ریزی نموده‌اند؟ به خود آییند و بدانید که قحطی و خشکسالی دمار از روزگار این ملت در آورده. هیچ مطلع گشتید که سرمایه‌گذاران پس از قتل مرحوم سعیدی عقب‌نشینی کردند ولی به خاطر آنکه همیشه اسلام در غربت به سر ببرد و دیگر سعیدی‌ها نیستند، برگشته و با کسب انحصار وسایل ساختمانی و ساختمان که در نتیجه تمام شئون مملکت را جلب نمودند و خدا می‌داند که چه روسیاهی‌ها بار خواهد آورد و چه رسوایی‌ها در بر خواهد داشت.

برادر عزیز، در این نادانی‌ها [که] من و دوستان و حوزه‌ها به سر می‌بریم و در همین حال که وضع فجیع فارس و دیگر شهرهای ایران با این نابسامانی‌ها روبرو هستند، در حوزه‌های راقی ملت رشید اسلام سر قضا‌یایی زد و خورد می‌کنند. این انتظار را ما داشتیم که یک مشت هندی و کشمیری اگر سر موی مبارک جنگ و جدال دارند، مانعی ندارد ولی این در خور انتظار هم نیست که یک جمعیت [که] فاضل‌اند و روشن‌منش گول سازمان امنیت را بخورند و با خود مشغول شوند و نگذارند صدای گرسنه‌ها و بیچاره‌ها و قضا‌یای جشن‌ها و نابسامانی‌ها و قضیه قحطی و صدها قضیه دیگر به گوش مردم مرکز برسد. البته وقتی دانشمندان ما چنین باشند دیگر از دیگر قشرهای جامعه انتظار غلط است. شما را به خدا قسم می‌دهم عوض آنکه تحصیل فقه و اصول کنید، یک چند روز تحصیل امور دیگر کنید. به خاطر خدا از دوراندیشی نهراسید. به خاطر اسلام و مملکت اسلامی قدری به خود آییند. جلوی این مفاسد را بگیرید. برای نجف نامه بنویسید؛ حتی به آقا.

بدانید او هم طبعاً و آهسته آهسته نحیف خواهد شد. نجف را بیدار کنید و دستور بدهید شاگردان و اساتید هر چند وقت یک بار قضایای حساس ایران را بنویسند. حجت خدا را بر مسئولین امر تمام کنند. باشد که به فکر آیند و روزی شاهین سعادت در آغوش گیریم و این کر کس صفتان را عقب زنیم و بدانید که ناامیدی از معاصی کبیره است. نترسید. به هوش باشید. کم به این قصه‌های کوچک وقت را تلف کنید. آیا کتاب بر قعی رد اسلام نیست که سر و صدایی نداشت. کتب کسروی از اباطیل نیست که به آنها مشغول نشدید؟ آیا نوشته‌های [ناخوانا] کذابی بر خلاف اصول اسلام نیست؟ آیا افسانه خلقت که اخیراً در کیهان به قلم صادق هدایت طبع می‌شود از کتب ضد انسانی و اسلامی نیست؟ چه شد که همه و همه یک نوا به یک طرف رفته؟ آیا فکر می‌کنید که به غیر از پول سازمان امنیت چیز دیگر می‌توانست این هیاهو را به پا کند؟ شما بی‌خبرید. دشمنان شما گرفتند و خوردند و خانه خریدند. نه یک ذره، ده هزارها.

قربونت برم بس کن. کمی فکر کنید. شما طایفه روشن این مملکت هستید. شما فضلا و متفکرین این قوم می‌باشید. کمی عمیق‌تر در این کارها پیش بروید. دسته‌بندی صحیح داشته باشید. با هم یک صدا قدم بردارید و به یک سعادت قرین عزت و عافیت بنگرید. شجاع و قهرمان بار آید، با خدا و پارسا باشید، به همه و همه سلام برسانید.

لیله ۱۹ شعبان

م.ص.ی









پیام دیگر سیدمصطفی به سال ۱۳۵۲ بر می‌گردد. او در این پیام، خطاب به همه طبقات و قشرهای جامعه، به ویژه مراجع و علما، پیرامون نقشه‌ها و نیرنگ‌های رژیم شاه علیه اسلام و ایران هشدار داده و همگان را به اتحاد و هماهنگی و قیام و مبارزه فرا خوانده است. در این پیام او آمده است:

ای ملت مسلمان و ای دوستان ایرانی! اگر سستی کنید و اگر از مبارزه سرپیچی نمایید و اگر از خواب غفلت نخیزید و اگر به خاطر خدا و دین قیام نکنید و اگر... بدانید که دیگران در فکر شمایند و دشمن در کمین نشسته... بجنبید، قیام کنید، به پا خیزید، تترسید، بیم نداشته باشید، خدای بزرگ را در نظر گرفته و جزای بزرگ او را نصب‌العین قرار دهید...

#### بسمه تعالی شأنه العزیز

خدمت عموم طبقات و خصوصاً علماء اعلام و فقهاء عظام و مراجع بزرگ مذهب ایدهم الله تعالی. اخیراً باز دشمن این مرز و بوم بنیان نغمه شوم تازه‌ای به پا ساخته و زمزمه‌ای جدید و رسوا به گوش می‌خورد. نغمه دخالت گماشتگان اوقافی در امور دینی و موضوعات ذهنی زمزمه خلع روحانیون حقیقت‌بین و فقها و علماء اسلام دوست و اسلام‌شناس از مشاغل خود و پست ترویج و تنویر افکار و رهبری جامعه مردم زنده و ملت مسلمان ایران خوب می‌دانند که استعمار و استعمارچیان به خاطر [ناخوانا] که دارند و به جهت آنکه باید هر چه زودتر مخازن این مملکت را به چپاول و غارتگری ببرند و نظر به اینکه سدهای این راه را باید بشکنند و موانع را مرتفع سازند و خوب می‌دانند که تنها طیف و قشری که می‌تواند جلوگیری این موج سرسام‌آور باشند علماء اسلام و فقهاء مذهب‌اند، این مراجع بزرگ شیعه می‌باشند که به خاطر استقلال و روشنگری که دارند می‌توانند تار و پود آنان را به باد دهند. این علماء مذهب‌اند که مقتدرند به جهت اتکایی که به اصول دیانت خود دارند این خاک و خاشاک را بر طرف کنند، این وعاظ و گویندگان دلیر و شجاع‌اند که دائماً مفاسد استعمارچیان [را] بر ملا می‌کنند و دیگران را از نیات فاسده و مقاصد شوم نوکرهای شرق و غرب روشن می‌سازند. این فضلاء و مدرسین حوزه‌های علمیه هستند که با ابتکارات مخصوص به خودشان زنگ خطر را به صدا در می‌آورند و بالأخره این طلاب و محصلین و روشنفکران و پیش‌مرگان و مرزبانان می‌باشند که ملت

و طبقات مختلف مملکت و قشرهای گوناگون جامعه را البریز از معرفت و روشن ضمیری کرده و زنجیرهای اسارت و بردگی را دریده و برای یک نهضت پر جوش و خروش و یک قیام عاقلانه و خستگی ناپذیر مهیا می‌شوند و این جوانان تحصیل کرده روز و روشندان و افشاگران واقع بین می‌باشند که با کمک و همدستی و با متانت و هم‌بستگی و با محافظت بر اتحاد و هماهنگی می‌توانند این امواج خروشان خلل ناپذیر را به ساحل سعادت و هستی برسانند و با به کار بردن جمیع ابزار سرد و گرم و با بسیج کردن تمام نیروهای علمی و عملی این خواب‌های تلخ و شوم بیگانگان را پشت سر گذاشته و این نقشه‌های ستمگران را نقش بر آب کنند.

ای ملت مسلمان و ای دوستان ایرانی! اگر سستی کنید و اگر از مبارزه سرپیچی نمایید و اگر از خواب غفلت نخیزید و اگر به خاطر خدا و دین قیام نکنید و اگر... بدانید که دیگران در فکر شمایند و دشمن در کمین نشسته با نهایت مهارت و با تمام تجهیز و قوا، بجنید قیام کنید، به پا خیزید، ترسید، بیم نداشته باشید، خدای بزرگ را در نظر گرفته و جزای بزرگ او را نصب‌العین قرار دهید تا بتوانید به یک زندگی شرافتمندانه دست یابید و به یک دوران با عزت و توأم با عظمت و بزرگی برسید. تا کی دیگران به جای شما باشند و تا کی دشمن لیخند استهزاء بر لب داشته باشد، تا کی به اسم اسلام ما را عقب افتاده خوانند؟ این ننگ را که آنان خیال می‌کنند از نام اسلام [است] بزدايید و این عار را که مخالفین ملک و ملت گمان دارند از اسلام عزیز [است] دور کنید و با یکدیگر سعادت ابدی را در آغوش گیرید، باشد که دیگران در این حسرت بمیرند و به خواب غفلت فرو روند. نجف، ليله دوشنبه، ۱۸ ذی‌قعدة الحرام / ۱۹۲





شهید سیدمصطفی در پیام دیگری هشدارها و نویدهایی داده و طرح نو در انداخته است. به نظر می‌رسد این پیام او در پی طرح حکومت اسلامی در سال ۱۳۴۸ بوده است. او در پیام خود پس از نگاهی به اوضاع ایران که از دیدگاه او به زندان آزادگان و جهنمی برای همگان بدل شده بود، حکومت اسلامی را نوید داده و بر پای آن را بسیار نزدیک دانسته است و این نکته را یادآور شده که «هیچ ملتی با سستی و خوشگذرانی و تن‌پروری به آینده نوینی نرسیده است.» سیدمصطفی روی باورمندی به جنبش مسلحانه و قهر آمیز و ناامید از اینکه با اعلامیه و سخنرانی بتوان بر دیکتاتور حاکم پیروز شد، در این پیام آورده است:

باید به امید یک حکومت عادلانه راه‌های صعب و سختی را پس از طرح و پی‌ریزی طی کند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است، جنبشی همه‌جانبه به خود گیرند و در این روش از هیچ‌گونه کمک‌های فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند... با گوشه‌گیری و لغت‌پردازی و تعیین مشی و توضیح آیین‌ها با کاغذپاره‌هایی که به دست تاریخ سپرده می‌شود دیگر نمی‌توان کاری پیش برد و عمل صحیحی انجام داد. با تخریب و تشکل و ایجاد کمیته و انجمن‌های خرد و ریز و درشت و محفل‌های بزرگ و کوچک، ممکن است یک شبکه سرتاسری ساخت و یک جوش و خروش سر و سامان‌دار به راه انداخت...

سیدمصطفی این پیام خود را چنین پایان برده است:

... دست‌های خود را گره نکنید و با شعار عقده‌ها را باز نمایید، بگذارید این رنج‌ها و سختی‌ها تراکم شود و دست‌ها به ناحیه پهلو کشیده شده و در دهان دشمن - (دودمان پهلوی) خورد و جان این پلیدان را گرفته و به این ملک و ملت جان نوین بخشند.

بسم الله الرحمن الرحيم

اکنون که ایران زندان آزادگان، جوانان، بزرگ‌مردان، خردسالان و تبدیل به جهنمی برای همگان شده و در این زمان که ایران مهد فحشا و منکر که عفت قلم شرم از بیان و گفتار آن را دارد و مهد برای تربیت دودمان پهلوی و ردل‌صفتان و این خاندان بی‌شرم و بی‌آبرو گشته، در این عصر که ایران چون جزیره شناور به دست این و آن، شرق و غرب و چپ و راست می‌باشد و در این وقت که چون عروسکی در میان ببر خویان و درندگان درآمده تا آنکه ایران که مهد دلیران است و مقرر اسلام و شیعیان و خاصان از اولیاء





خداست به کلی ویران شده و شمال و جنوب آن به دست مستعمران دور و نزدیک قسمت شود.

و اکنون که این کشور اسلام‌پرور و مؤمن‌دوست چون [ناخوانا] پیش پای دشمنان انسانیت و ضد خلق و دین و خانواده از خدا بی‌خبر است، محتاج به حرکتی نوین و جانبازی‌ای با عقیده و یقین و احتیاج شدید به فداکاری از هر جانب و هر سو و به هر کیفیت که در دست امکان است می‌باشد.

ملت شریف ایران باید بهتر از پیش بداند که این زرق و برق و صورت‌سازی و امر جدید و گسترده به خاطر خاطرهای شومی که استعمار در سر می‌پرورده است آنان خوب و بهتر از هر کس می‌دانند اقتصاد کشور چه نوسانی را طی می‌کند و ذخایر این ملک و ملت به دست چه کسانی و در کدام اسکله‌ای پهلو می‌گیرد و در آینده نه بسیار دور چه خطرهای خطیری در انتظار آنان است. باید به امید یک حکومت عادلانه راه‌های صعب و سختی را پس از طرح و پی‌ریزی طی کنند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است جنبشی همه‌جانبه به خود گیرند و در این روش از هیچ‌گونه کمک‌های فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند و خوب درک کنند که هیچ ملتی با سستی و خوشگذرانی تن‌پروری به آینده‌نوینی نرسیده و نمی‌بایست انتظار آن را داشت از گذشته اسلام و گذشتگان خود پند گیرند و آن را به رهبری برگزینند. این روزها که از حرکت‌های این قاره و قاره آفریقا اطلاع دارند می‌بایست به دست آورند آنچه که برای پیش‌برد مقاصد خود لازم می‌دانند با گوشه‌گیری و لغت‌پردازی و تعیین مشی و توضیح آئین‌ها با کاغذپاره‌هایی که به دست تاریخ سپرده می‌شود دیگر نمی‌توان کاری پیش برد و عمل صحیحی انجام داد با تحزب و تشکل و ایجاد کمیته و انجمن‌های خرد و ریز و درشت و محفل‌های بزرگ و کوچک، ممکن است یک شبکه سرتاسری ساخت و یک جوش و خروش سر و سامان‌دار به راه انداخت.

دست‌های خود را گره نکنید و با شعار عقده‌ها را باز ننمایید. بگذارید این رنج‌ها و سختی‌ها متراکم شود و دست‌ها به ناحیه پهلو کشیده شده و در دهان دشمن - دودمان پهلوی - خورد و جان این پلیدان را گرفته و به این ملک و ملت جانی نوین بخشد.

سبب کسب ابرو در حج

آنکه در ایران دندان زدگان جوانان بزرگ مردان خورن لادن و تبدیل بچشم زنگ  
 ابلغان شده و در این زمان که ایران مدفن و مگر که عفت قلم هم از زبان و کفار از  
 دردد و مدبران تربیت در دمان بهادر و زنی صفیان و درین خاندان بدتریم <sup>و در این</sup>  
 در این هم که ایران چون جوز، است در بدست این در آن سرق و غلب و چو بد است  
 بیاشته و در این است که چون <sup>کلمه</sup> در میان بیرونیان و در دهگان در کوه تا  
 زنگ <sup>کلمه</sup> ایران که مدد ایران است و ستم اهلیم و سخنان و خاندان زندانیان، خدای کجا  
 و ایران شده و همان در خوب کن بد است ستم آن <sup>کلمه</sup> در در زنگ <sup>کلمه</sup> قلم است  
 و آنکه در این کسب ابرو و در این در دست چون <sup>کلمه</sup> بد پیش پسر و سخنان انسان است  
 و غنای خلق درین و خاداره لذت را بد خبر است

من جی که کسب زین و جانها از <sup>کلمه</sup> با عفت و عین و اخراج <sup>کلمه</sup> سبب و بغداد کاری  
 از هر جانب و هر کس و هر کس که در دست ابلغان است بیاشته  
 هست آبرویان با بد ستم از پیش بداند که این زنی برقی و هر است از <sup>کلمه</sup> جد و گسترده  
 بخاطر خاطر امر ستم که استعداد بر سر برد است و آن خوب و بهتر از هر کس بد است  
 افتخار کند و چون <sup>کلمه</sup> داخل مکتب رفته ایران مگر دولت بد است هر کس <sup>کلمه</sup> در کلام



اسکندر میگوید و در گذشته بسیار دور در خطایم خطایم در آثار زمان است  
 باید باید که حکومت عادلانه در راه امر جمعی و شکر را که کند و در هر حکمت  
 و در حقیقت یک دولت عادلانه در گسترده که بخیر است خدا بسیار نزدیک است جنس همه جانها  
 بخود گویند و در این روش در هیچ کوه که کلمات فکر و عمل بیکدیگر گوناگون میکنند  
 و خوب در کس که هم فکر با ستر و خوشگوار از دین پرور با نینده نذر نریزه در جنت  
 و اظهار زنا در دشت زنده نشسته بسهم و لذت شکان خود نینده گمیزد و زنا بر او بر ملا نشسته  
 این روز اند که از حکومت این ناره و ناره از نفع اطمینان دارند بیایست بدست آورده  
 آنچه که ببارد پیش بود نفع خود لازم میداند با همه گوشه گسترش و لغت پرور از سر  
 و تعیین شکر و در هیچ کس مین با کاعز ابره امر که بدست تاریخ سپرده میشود و دیگر  
 تیران گامش پیش برود و علی همییر انجام داد با تخریب و شکل در ایام گذرد و جنبه  
 سر خود و زین و در دشت و محض سر بزرگ و کوچک کن است یکدیگر شد سر تا سر ساخت  
 یک جوش و خودش سر و سامان دارد بر او از نفع دستار خود را از نفع و با نفع  
 عهده باره باز تمامید بکنند و در این جنبه و سنجیده ام که نموده و دستها بنا بر  
 بندگ شده باشد و در در آن حقیقت دشمن - در در آن بهتر - خورد و در جان این  
 در این حقیقت را گرفته و با این ملک و ملت جان نریزه

پیام دیگر سیدمصطفی که به سال ۱۳۵۰ بر می گردد، به محاکمه قلبی اشاره دارد و از گرسنگی های مردم و زجر و شکنجه توانفرسای زندانیان یاد می کند و در پایان با سؤالی بایستگی برپایی حکومت اسلامی را به طور اشاره یاد آور می شود. در این پیام او آمده است:

این سفاکان بی شرم و خون آشامان هر جایی به خیال آنکه پاسخی به ندهای جهانی بدهند و بازگو کنند که ایران مهد قانون و دفاع از قانون است این چنین وانمود نموده اند که جز حکومت بر مبنای عدالت خبری دیگر نیست و جز پیاده ساختن قانون صدایی به گوش نمی خورد.

آیا دزدی و غارتگری عدالت است، آیا اموال یک ملت گرسنه و بیچاره را به دیگران به خاطر چند روز حکومت... تقدیم کردن حکومت عدل است؟ آیا ذخایر گوناگون این مملکت را چه تحت الارضی و چه فوق الارضی برای چند صباح هوس رانی و خوش گذرانی [بر باد دادن] حکومت قانون است؟ آیا به زندان طویل المدته ریختن و سیاه چال های غیر معلوم انداختن جوانان و روشنفکران حکومت عدالت است؟ کشتن دسته جمعی و زجر و شکنجه دادن آزادی خواهان و جوانمردانی که حاضر به خم شدن پیش اجانب نیستند و به استعمار تن در نمی دهند، عدالت گستری است؟

شهید مصطفی در پایان برای اثبات حکومت اسلامی می پرسد:

... آیا هیچ عاقلی می توان اعتراف داشته باشد که حق تعالی بنیان اسلام را توسط نبی اکرم (ص) به پا داشته و ندای آلان جزب الله هم الغالبون را با صدای رسا و باندای بلند به عالم ابلاغ نمودند و فکری برای انجام و اجرای دین اسلام نفرمودند؟

در تاریخ ۲ محرم الحرام / ۱۹۲

جناب آقای... دامت افاضاته

پس از اهدای تحیات و سلام لازم است که تذکر دهم:

اخیراً زمره محاکمه قلبی در ایران به گوش می رسد و شنیده شده است که حکومت دست نشانده و پوشالی به خاطر آنکه مشکل حق به جانبی به قلدری ها و قانون شکنی های خود دهد و به جهت آنکه بتواند سرپوشی روی خرابکاری های دائمی خانمان بکشد، دست به این کار ابلهانه زده است. غافل از آنکه ملت هوشمند و نجیب ایران دیگر به جهت این مکاری ها





و خیمه شب‌بازی‌ها از حاشیه حقایق دور نمی‌شوند. این سفاکان بی‌شرم و خون‌آشامان هر جایی به خیال آنکه پاسخی به نداهای جهانی بدهند و بازگو کنند که ایران مهد قانون و دفاع از قانون است این چنین وانمود نموده‌اند که جز حکومت بر مبنای عدالت خبری دیگر نیست و جز پیاده ساختن قانون صدایی به گوش نمی‌خورد.

آیا دزدی و غارتگری عدالت است؟ آیا اموال یک ملت گرسنه و بیچاره را به دیگران به خاطر چند روز حکومت با دست اخلاص تقدیم کردن حکومت عدل است؟ آیا ذخایر گوناگون این مملکت را چه تحت الارضی و چه فوق الارضی برای چند صباح هوس رانی و خوش گذرانی [بر باد دادن] حکومت قانون است؟ آیا به زندان طویل‌المده ریختن و سیاه‌چال‌های غیر معلوم انداختن جوانان و روشنفکران، حکومت عدالت است؟ کشتن دسته‌جمعی و زجر و شکنجه دادن آزادی‌خواهان و جوانمردانی که حاضر به خم شدن پیش اجانب نیستند و به استعمار تن در نمی‌دهند، عدالت‌گستری است؟

ما نمی‌دانیم کی و کی باید به این بدبختی‌ها و نابسامانی‌ها سامان دهد؟ [آیا] فقط باید دلخوش داشته باشیم که ولیعصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، تشریف بیاورند و اساس خانمان سوز ظلم را برچینند؟ و علم عدالت و داد را برافرازند [آیا] دیگران دیگر تکلیفی ندارند و وظیفه‌ای برای خود احساس نمی‌کنند؟ آیا می‌توان باور نمود که اساس اسلام را به پا ساخته و شالوده او را ریخته و رفته و دیگران را نسبت به اسلام تعیین تکلیفی نکرده‌اند؟ هیچ می‌توان به این موضوع اذعان نمود؟ آیا هیچ عاقلی می‌توان اعتراف داشته باشد که حق تعالی بنیان اسلام را توسط نبی اکرم (ص) به پا داشته و ندای *أَلَا إِنَّ جِزَّ بِلِلَّهِ هُمُ الْعَالِبُونَ* را با صدای رسا و با ندای بلند به عالم ابلاغ نمودند و فکری برای انجام و اجرای دین اسلام نفرمودند؟





در پیام دیگر سیدمصطفی به نوشته‌ها و بهره‌گیری از لغاتی اشاره دارد که «... از ویژگی‌های واقع‌بینانه منحرف گشته و در نتیجه این انحطاط معنوی و واقعی... حکام خون‌آشام... [توانسته‌اند] ریشه خود را هر روز استوارتر کرده و توانسته‌اند به دنبال این سیل خانمانسوز و این انقلاب اشغالگر فکری و این ظاهر سازی فریبنده و ممتاز به بهترین اهداف ناشایسته خود برسند...» به نظر می‌رسد اشاره آن شهید به توطئه دیرینه و درازمدتی است که در دوران پهلوی اول و دوم برای تغییر الفبای فارسی به لاتین و حذف کلمه‌ها و واژه‌های عربی دنبال می‌شد و در هر چند سال یک بار برخی از روزنامه‌های وابسته و سرسپرده جار و جنجال‌ها و گرد و غباری را به نام کاستی زبان فارسی به راه می‌انداختند و درباره لزوم تغییر زبان داد سخن می‌دادند و همراه با ستایش از زبان انگلیسی، زبان تازی را مورد خرد گیری و نکوهش قرار می‌دادند و برای آن نارسایی‌ها و کاستی‌هایی بر می‌شمردند و آرزو داشتند که در ایران نیز همانند ترکیه، زبان بیگانه به کار گرفته شود و زبان قرآن به کلی از میان برود؛ لیکن به‌رغم تلاش‌های پیگیر و مرموزانه نتوانستند آن را در ایران به بار بنشانند. ملت آگاه و دین‌باور ایران در برابر این نقشه و دسیسه همانند دیگر دسیسه‌ها و توطئه‌های استعماری - با سرسختی و دلاوری ایستاد و نقشه‌های خائنانه استعمارگران و همدستان بی‌وطن آنان در ایران را نقش بر آب کرد.

سیدمصطفی در این پیام خود خطر توطئه برای تغییر زبان و لغات فارسی و قرآنی را گوشزد کرده و در این باره هشدار داده است.

#### بسمه تعالی شأنه العزیز

لیله یکشنبه ۲۱ محرم الحرام / ۱۹۳

پس از ابلاغ سلام و تحیات باید از دگرگونی‌های اخیر که چشمگیر و جالب و در عین حال وحشت‌زا و [ناخوانا] است، پرده بردارم و نسل نوباوگان و جوانان اصیل و مبارز و صلح‌جویی را به یک خطر عمیق و مظاهری بس فریب‌دهنده [ناخوانا] متوجه سازم اصولاً استعمارچیان داخلی و خارجی با در نظر گرفتن یک اصل و آن هم اشغال افکار طبقات و اقشار مختلف جوامع بشری و دائماً در فکر موجبات آن می‌باشند و پیوسته می‌جویند تا آنکه دام‌های اسارت را به پا و دست ملت‌ها [ی] رنجیده و به کامیابی‌های خویش به نحو احسن برسند. هم ذخایر یک ملت فقیر و عقب‌مانده را به یغما برند و هم از ارواح پاک یک ممتد جوان لایق یک مملکتی را زیر پای نحس خود



خرد<sup>۱</sup> کنند و آلوده سازند و به هر وسیله ممکنه که در راه هدف [ناخوانا] کنند متوسل شوند و برای رسیدن به آرزوهای به گور رفته خودشان از هیچ‌گونه کوتاه‌نظری خودداری نکنند. اینک وقت آن رسیده که بگوییم این جمله‌بندی‌های اخیر و این تعقیدنویسی‌ها و این گرایش نابهنجاری که به استعمال لغات فریبنده و به‌ظاهر زیبا پیدا شده همه و همه یکی از آن دام‌های جدید است که در جامعه خود مشاهده می‌کنیم و به نحو کلی دیده می‌شود که از واقعیت‌ها و حقایق سرپیچی شده و به دنبال دسته‌بندی‌های لغات و لشکرکشی‌های جمل و کلمات نفوس پیر و جوان رفته و دیگر از ویژگی‌های واقع‌بینانه منحرف و منصرف گشته و در نتیجه این انحطاط معنوی و واقعی و ارتقا مقطعی و صوری دزدان غارتگر، اموال و ذخایر مملکت را برده و می‌برند و حکام خون‌آشام ریشه خویش را در هر روز استوارتر کرده و توانسته‌اند به دنبال این سیل خانمان‌سوز و این انقلاب اشغالگر فکری و این ظاهرسازی فریبنده و ممتاز به بهترین اهداف ناشایسته خود برسند و بر این ملک و ملت بخندند و من از این زاویه باریک گوشزد می‌کنم که اگر جوان‌ها که آینده این مملکت هستند با توجه کافی به پیش‌بینی بهتری دست نزنند و با آهنگ واحد و فریاد دشمن‌شکن قیام نکنند در یک پرتگاه خطرناکی هستند که ممکن است تا قرن‌ها دیگر نتوانند سر بلند کنند و قد علم نمایند. لازم است که روشنگران تیزبین از این دام‌های حيله‌گری پرده بردارند و ملت و خصوصاً جوان‌های این مملکت را به این گونه خطرهای متوجه کنند و نگذارند که وقت و عمر خودشان صرف زینت‌بخشی‌های انشائیات بشود و باید بدانند که در این انقلاب نویسندگی نظر استعمارچیان مداخله دارد و به خوبی این نقشه است که آنان برای عقب‌افتادگی پیاده می‌کنند. بکوشید این پرده‌ها را پاره کنید و این زنگ‌ها را بزدايید و این ملک و ملت و دین اسلام از دست رفته را به حال اولیه خودش برگردانیده و با یک روشن‌بینی عمیقی به پیش بروید. مصطفی

لیله ۱۲ محرم ۲۹۳

۱. در اصل: خورد

۲. ۱۳۵۱/۱۱/۲۶. در خور ذکر است طبق اصل سند، دو تاریخ متفاوت در ابتدا و انتهای نامه آمده است.



شهید سیدمصطفی: در خور انتظار  
هم نیست که یک جمعیت [که]  
فاضل‌اند و روشن‌منش‌گول  
سازمان امنیت را بخورند و با خود  
مشغول شوند و نگذارند صدای  
گرسنه‌ها و بیچاره‌ها و قضایای  
جشن‌ها و نابسامانی‌ها و قضیه  
قحطی و صدها قضیه دیگر به  
گوش مردم مرکز برسد

شهید سیدمصطفی در نامه به یکی از دوستان  
خویش به بررسی نشریه‌های فکاهی در کشورهای  
استعمارزده و خفقان‌گرفته می‌پردازد و این نکته  
را یادآور می‌شود که در کشورهای خفقان‌بار  
که جهان‌خواران و زورمداران آزادی و آسایش  
و آرامش را از مردم سلب کرده‌اند، بی‌تردید  
«غده‌هایی پیدا می‌شود که... پس از تراکم» خطر  
انفجار و «امکان بسیج عمومی علیه» استعمار و

استبداد را به همراه دارد و اگر «این غده‌ها» سر باز کند «دمار برای روزگار آنها نمی‌گذارد،  
این ناراحتی‌ها آهسته آهسته جمع می‌گردد و انگهی دریا شود از این رو، رژیم خودکامه [که] به  
فکر آن فرو می‌رود که این مشکل را حل کند و از این معضله با نهایت مهارت فارغ شود هم  
غده‌ها را باز کند... هم استعمار بماند، هم آزادی نباشد، هم تراکم روحیه‌های مختلف موجب  
نابسامانی‌ها نشود، هم این ممالک را بچاپند و هم مردم گرسنه باشند و هم این نابسامانی‌ها  
پایدار بماند و هم روزی انفجار رخ ندهد و بالأخره هم مردم آزادی داشته باشند به حسب  
خیال و صورت و هم نداشته باشند به حسب واقعیت و دید حقیقی، همه و همه در منشورات  
فکاهی کشورهای استعمارزده جمع می‌شود...»

### بسمه‌تعالی شأنه‌العزیز

نامه‌ای به یکی از دوستان به تاریخ جمعه ۲۲ شوال / ۱۹۴  
پیدایش منشورات فکاهی در کشورهای مترقی و در حال رشد و اندراج  
انتقادات از روش‌های دولت و حکومت و احیاناً از شخص اول مملکت و به باد  
فضیحت کشاندن حکومت‌ها و نظام‌ها در خلال شوخی و مزاح سبب می‌شود  
که اندیشمندان در فکر بروند و با خود بازگو کنند [که] با وجود منع شدید  
و با آنکه از کوچکترین آزادی، این سرزمین‌ها برخوردار نیستند و کوبندگی  
احاطه کافی دارد به جمیع جوانب، و گروه‌های مختلف در زیر فشار بوف‌های  
استعمار به ستوه درآمده و از هیچ مزیت انسانی بهره‌ندارند [خرده‌گیری]  
با این و آن و دیگر چیزها این انتقاد روشن و واضح و این آزادی همه‌جانبه  
که هر روز و شب بر سرزمین‌ها در گوشه و کنار کشور می‌شود به چه معنی  
می‌توان باشد و چگونه تفسیر دارد آیا فقط یک پیش‌آمدی است بی‌حساب





و یا آنکه موضوعیت حساب شده [است] این آزادی به خاطر تحکیم آن سختی‌ها و فشارهاست. این رخصت دادن نسبت امثال آن منشورها به خاطر ممانعت از دیگر انتشارات است یا آنکه جز این اغراض سطحی و مقاصد شوم استعمار نظر عمیق‌تری دارد. استعمار یک پیر سالخورده کهن‌سالی است جسور و شکیبا و بردبار و پارسانما، دوربین و اندیشمند؛ باید هم چنین باشد. پس از آن همه امتحانات و فراز و نشیب‌ها قهراً از پختگی مخصوص بهره‌مند می‌باشد. او خوب می‌داند که در کشورهای استعمار شده غده‌هایی پیدا می‌شود که نباید از آنها غفلت کرد و این غده‌ها است که پس از تراکم و اجتماع امکان بسیج عمومی را علیه او ایجاد می‌کند. این غده‌ها است که اگر روزی برسند دیگر دمار برای روزگار آنان نمی‌گذارد. این ناراحتی‌ها آهسته آهسته جمع می‌گردد و انگهی دریا شود. از این رو به فکر آن فرو می‌رود که این مشکل را حل کند و از این معضله با نهایت مهارت فارغ شود و هم غده‌ها را باز کند و هم با محدودیت‌ها و سرشکنی‌ها پایان نبخشد. هم استعمار بماند و هم آزادی نباشد و هم تراکم روحیه‌های مختلف موجب نابسامانی‌ها نشود هم این ممالک را بچاپند و هم مردم گرسنه باشند و هم این نابسامانی‌ها پایدار بماند و هم روزی انفجار رخ ندهد و بالأخره هم مردم آزادی داشته باشند به حسب خیال و صورت و هم نداشته باشند به حسب واقعیت و دید حقیقی. همه و همه در منشورات فکاهی کشورهای استعمارزده جمع می‌شود. آنانی که فکر می‌کنند، به قول معروف المیسور لایسقط بالمعسور... این فکر بسیار اشتباه است و درست در جهت خلاف مقصود و مسیر حرکت مردمی می‌باشد. از کوچک‌ترین غفلت انسان‌ها استفاده سرشار<sup>۱</sup> می‌کنند. از کمترین اشتباه نهضت‌ها به بهترین وجه بهره می‌گیرند. امثال روزنامه‌های توفیق که به اسم نیمه‌ملی پخش می‌شود به گمان نگارنده در کوی خدایی‌های [ناخوانا] جهت خلاف مطلوب می‌باشد از این نشریه‌ها هر چه جلوگیری بشود بهتر است و معلوم است که چه بسا حکومت‌ها از استیلا آنقدر برخوردار می‌باشند که احياناً امثال همین روش‌ها را طرد می‌کنند. چنان با خون پاک مردم ستم‌دیده سر مست هستند که دیگر سببی برای [چند کلمه ناخوانا] با ابزارهای گوناگونی چنان رفق مردم

را کشیده‌اند که دیگر رگ و پوستی نمانده که شرایط آن [ناخوانا] باشد. نگارنده خیال می‌کند کشور ایران چه بسا به این مرحله رسیده است و توفیق‌ها را از نشر و پخش منع شده و کوتاه‌فکران فکر می‌کنند که او تجاوز به حریم کبریایی دولت و سلطنت کرده. این [ناخوانا] اشتباه واضح است و از نابخردی است. این نوشته به خاطر آن بدگویی‌ها تأسیس شد. تأسیس شد که نشر کند مثلاً فلانی دیوانه شده و فلانی سرطان گرفته و فلانی به علل کذا مبتلا است. غفلت نکنید و به گمان روشنفکران روشنگر غفلت ندارند و نخواهند داشت. در خاتمه تذکر می‌دهم:

مجاهدین خلق و مبارزین مخلص از اینکه یک مرد فکاهی در جامعه شناخته شوند بپرهیزند شرع اسلام آنقدر بلندفکر است که به این امر گوشزد کرده و [ناخوانا] را ذم نموده مزاح اساس و شالوده جدیت را تباه می‌کند و دیگر انسان از به کار رفتن در جهت جنبش خلق باز می‌ماند. امید است که مرا در مواقع استجاب دعا فراموش نکنید. باشد که روزگاری پیش آید و دال و عقاب آزادی و خلعت خدمتگذاری که افتخار مردان خداست نصیب آزاد مردان و زنان واقعی بشود.

والسلام علیکم  
ربیع، سیدمصطفی





مذکورترین غنچه دهن ما ارتفاع مری است که در کتین است و نصف برترین کعبه میگردد اولی بعد از آن است  
 قرین که با هم نرسد پس بخورد بعد بجای هر کارنده در کوه خدای ارض در جهت طرف طلوع بینه درونی  
 نیز بر این چه خوب بود بهتر است و در میان است که چوب گلستان در است که با کوه برود و در یک کوه ایستادن  
 بهین در کنار راه کارکنند که خان با قوی یک مردم است که در کوه برود و در یک کوه ایستادن  
 با دوزخ است که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 کوه خدای کند که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 نامش است که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن

که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن

که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن  
 که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن که در کوه ایستادن





شهید سیدمصطفی: ای ملت  
مسلمان و ای دوستان ایرانی!  
اگر سستی کنید و اگر از مبارزه  
سرپیچی نمایید و اگر از خواب  
غفلت [بر] نخیزید و اگر به خاطر  
خدا و دین قیام نکنید و اگر...  
بدانید که دیگران در فکر شما  
و دشمن در کمین نشسته

شهید سیدمصطفی در آذرماه ۱۳۵۴ پیامی دارد  
که در آن نکته‌های سازنده و براننده‌ای نهفته است  
و نشان می‌دهد که آن شهید در دیار غربت و در  
آن محیط نامناسب، تا چه پایه‌ای در اندیشه ملت،  
روحانیت و آیین مقدس اسلام بوده و از نقشه‌ها  
و نیز کمک‌های رژیم شاه و دیگر دشمنان بر ضد  
اسلام و عالمان اسلامی و مبارزان روحانی آگاهی  
داشته و از آن رنج می‌برده است. او در این پیام از  
آسیب‌های سنگینی که دشمنان بر حوزه هزار ساله نجف زدند یاد می‌کند و روی غفلت،  
سکوت، خواب‌بودگی و ندانم‌کاری برخی از مسئولان روحانی انگشت می‌گذارد و به برخی  
از ویژگی‌های برجسته مردان روحانی چنین اشاره می‌کند:

اصولاً مردان روحانی باید با تمام قوا، روحانی باشند و روحانی تربیت شوند  
و از ابتدا در فکر دیگران به سر برند و از اساس، محبت دنیا که روش همه  
خطیئه‌ها است به طور همه‌جانبه و کلی تجنب کنند...

شهید سیدمصطفی برخی از برنامه‌ها و اندیشه‌هایی را که یک روحانی از دوران جوانی باید  
به آن همت گمارد چنین یاد آور می‌شود و در پایان از مردم مظلوم، بی‌پناه و گرسنه ایران یاد  
کرده و خطاب به «رادمردانی که برای رهایی بخشیدن یک ملت بزرگ قیام کرده‌اند و جان  
جانان خود را [در] معرض خطر قرار داده‌اند» هشدار داده است:

این دغدغه را به خود راه ندهید که چه سود و چه فایده [؟] باید پایدار  
باشید، باید فشرده‌تر گردید، باید این یک مشیت ابله نادان افیونگر را از  
میان بردارید و این خوارها را نابود سازید، تا روزی در سایه بلند پایه اسلام  
بیارامید و تاهنگامی که شاهباز سعادت را در آغوش گیرید به هوش باشید،  
با یکدیگر همصدا گردید و بایک ندای بلند جواب آن واماندگان و گرسنگان  
و درافتاده در اعماق بیابان‌ها را بدهید. نگذارید یک مشیت بی‌حیثیت همه‌جا  
رفته، مال این ملت فقیر را بخورند و آنان را به این روز سیاه بنشانند... عاقبت  
از آن شما است، آخر الامر غلبه در آن است...

## بسمه تعالی شأنه العزیز

صبح چهارشنبه ۲۶ آذر ۱۳۵۴

این گرفتاری‌های گوناگون شیطان پلید و مفسق است. این ابتلا به دام‌های مختلف الالوان دنیا و زیبایی‌های اوست. این کوچک‌بینی و ددمنشی و پست فطرتی بشر است. این عقب‌افتادگی از کاروان و قائله خوبان است. این بالأخره احتجاب از کمال هستی و بیماری فطرت محجوبه است که با هشداری و بیداری و با نهایت التفات و توجه حوزه هزار ساله مهد علم چند صدساله و [ناخوانا] اساس همه خیرات نجف اشرف را معدوم می‌کنند و دشمنان دین و شیاطین شُرق و غرب با ابزاری بسیار ضعیف و پست و وسایلی ناچیز این کاروانی که هزاران شخصیت‌ها نتیجه او بوده و این قطر علم که در جوار پر افتخار بزرگ شخصیت عالم هستی امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد این سلسله و مجمع پر غلغله را از بین می‌برند و ما باز در خواب غفلت به خاطر چند روز حیات<sup>۱</sup> تخیلی و سیاست و دوستی ریاست نعوذ بالله سکوت می‌کنیم. دشمن را دیده و نهایت هشداری تشخیص می‌دهیم و نمی‌فهمیم که چه بر سر اسلام و مسلمین این منطقه خواهد آمد. این نیست مگر آنکه از اول بدان گونه که بایست فکر مکنیم نیندیشیدیم و بدان گونه که باید باشیم نبودیم.

اصولاً مردان روحانی باید با تمام قوا،<sup>۲</sup> روحانی باشند و روحانی تربیت شوند و از ابتدا در فکر دیگران به سر برند و از اساس محبت دنیا که روش همه خطیئه‌ها است به طور همه‌جانبه و کلی تجنب کنند. اگر از ابتدای جوانی به نحو صحیح تربیت می‌شدیم و اگر از اول اساتید اخلاق داشتیم و اگر علم عرفان و حکمت صحیح را می‌آموختیم و به خاطر خیالات پوچ از آنها اجتناب نمی‌کردیم و اگر به روح اسلام که در زوایای اخبار اهل بیت عصمت است مطلع می‌شدیم مسلم می‌دانستیم که این چنین امری پیش نمی‌آمد. کمرها را محکم می‌بستیم و ابزار کار معنوی و مادی که لازم است برای دفاع از حق تهیه می‌کردیم و در این روز روشن نمی‌گذاشتیم دشمن اساس هستی ما را به تاراج برد و چه بسا به دنبال او تا روزگارهای

۱. در اصل: حیاه

۲. در اصل: قوی





طولانی و ازمنه بی حد و حصر کودکان معصوم که به وجود خواهند آمد، به ضلالت هدایت نمی شدند و به دوزخ سرازیر نمی گشتند. اگر علماء اسلام می دانستند که قانون علت و معلول در همه افعال حکمفرماست و اگر فقهاء عظام درک می کردند که برزخ و [ناخوانا] چون دنیا جزاف بردار نیست و هر چیز در هر مرحله حسب مقدمات لازمه به ظهور می پیوندد و اگر فضیلت حوزه‌ها می خواندند مسائل عقلی را هم آغوش [ناخوانا] بدین روز دچار نمی گشتند که هم خود از انوار دانش محروم شوند و گرفتار حساب و کتاب افتند و هم نسل‌های آینده که خدای بزرگ می داند شکست‌های او چه مقدار و به دست کیست و بر گردن که [؟] من که به نوبه خود باور نمی کنم با در نظر گرفتن این و هر وظیفه بزرگ و با در نظر داشتن ندای وجدان و شور باطنی و احساس انسانی لازم دانستن از این گوشه تاریک و دور و از این زاویه [ناخوانا] اظهار ادب کنم به پیشگاه آن رادمردانی که برای رهایی بخشیدن یک ملت بزرگ قیام کرده‌اند و جان و جانان خود را در معرض خطر قرار داده‌اند و به آنان باید تذکر دهم که فکر نکنید از دیده ملت ایران محو خواهید شد این دغدغه<sup>۱</sup> را به خود راه ندهید که چه سود و چه فایده، باید پایدار باشید، باید فشرده‌تر گردید، باید این یک مشت ابله نادان افیونگر را از میان بردارید و این خارها را نابود سازید تا روزی در سایه بلندپایه اسلام بپارامید و تاهنگامی که شاهباز سعادت را در آغوش گیرید.

به هوش باشید، با یکدیگر هم صدا گردید و با یک ندای بلند جواب آن واماندگان و گرسنگان در افتاده در اعماق بیابان‌ها را بدهید. نگذارید یک مشت بی حیثیت همه جا رفته، مال این ملت فقیر را بخورند و آنان را به این روز سیاه بنشانند و در سایه نکبت بار آن بپاریند. عاقبت از آن شماست آخر الامر غلبه در آن است. اینها جز یک صورت افسرده [ناخوانا] کاری از پیش نخواهند برد [ناخوانا] یک یک ملل صلح دوست جهان و دعای نیمه شب مستمندان و دلباختگان نجات [ناخوانا] خواهید و از چنگال این ناجوانمردان رهایی خواهید بخشید وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ وَآهْلِ الْيَقِينِ. والسلام





شهید سیدمصطفی: [ملت] باید به امید یک حکومت عادلانه راه‌های صعب و سختی را پس از طرح و پی‌ریزی طی کند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است، جنبشی همه‌جانبه به خود گیرند و در این روش از هیچ‌گونه کمک‌های فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند...

یادداشتی از سیدمصطفی در دست است که در آن به صورت اشاره و کنایه از مرجعیت در عراق خرده‌گیری کرده است و از اینکه آن بزرگانی که در جایگاه مرجعیت قرار گرفته‌اند صلاحیت بایسته نداشته و نتوانسته‌اند رسالت مقدسی را که بر دوش دارند، به درستی به پایان برسانند اظهار نگرانی کرده است. از امام نیز خرده گرفته است که در برابر کاستی‌هایی که در مرجعیت عراق وجود داشته کوتاهی کرده و در راه اصلاح و سامان

بخشیدن به آن جایگاه مقدس اقدامی شایسته و بایسته انجام نداده است؛ که البته ما اکنون بر آن نیستیم درباره این دیدگاه او نسبت به امام اظهار نظر و قضاوت کنیم.

سیدمصطفی این یادداشت را در روزگاری به نگارش کشیده است که دولت بعثی عراق از مقام و موقعیت سید ابوالقاسم خویی بهره‌های ناروایی می‌گرفت و در هر فرصتی از جایگاه مرجعیت او برای به دست آوردن پرستیژ در میان شیعیان سوءاستفاده می‌کرد. آقای خویی برای اینکه دور و بری‌های او را از عراق اخراج نکنند و پراکنده‌نسانند به خواسته‌های شیطانی آنان تن در می‌داد و از این راه آسیب‌های سنگینی بر مرجعیت شیعه وارد آمد.

سیدمصطفی از این جریان سخت آشفته و آزرده و خشمگین بود و مرجعیت آقای سید ابوالقاسم خویی را ناصالح می‌دانست و حتی برای مدتی ارتباط با آقای خویی و بیت او را قطع کرد. برخی از روحانیان وابسته به بیت آقای خویی چند بار تلاش کردند ارتباط او را با آقای خویی التیام بخشند و او را به دیدار با آقای خویی وادارند لیکن او هر گونه دیدار با آقای خویی را به قطع ارتباط او با بعثی‌ها منوط کرد. سیدمصطفی در این یادداشت آورده است:

مرجع عراق، مردی ناصالح است که یا ناصالح از جهت فکری، یا نعوذ بالله ناصالح عملی است و با وجود آنکه از هر گونه ربط با شعب و ملت‌ها بر خوردار بوده‌اند ولی بدان جهت که لازم می‌بود فکر صحیح از اول نداشته و مرجعیت را هدف می‌پنداشتند، نه وسیله، نتوانسته‌اند مردم را بر وجه صحیح و طریقه روز که جز تعلیمات جنگی و چریکی نیست تعلیم دهند...





## بسمه تعالی شأنه العزیز

۲۶ آذر ۱۳۵۴ چهارشنبه

عجب آن است که نگارنده فکر می‌کردم مرجع صالح و ناصالح در مسائل اسلامی اثری مثبت ندارد، فلان چیز پاک و یا ناپاک است، دخالتی در مصالح و مفاسد اجتماع نمی‌کنید. غافل از آنکه مرجع صالح به خاطر انقلابی بودن و به گونه انسانی فکر کردن و در مسیر شیطان به دام او گرفتار نشدن طبعاً در روش دیگر خواهد بود و با اتکاء حق و ملت‌ها که دائماً با آنها سر و کار دارند و به عنوان تقلید و اجتهاد بر خورد معنوی پیدا می‌کنند و رگ و ریشه روح و جسم آنان بدین مراجع گرفتار است و در نتیجه حکومت‌ها از آنان بیم و هراس دارند در پیشبرد حقایق اسلام و در بازگو کردن واقعیت دین و در دفاع از هجمه‌ها روشن و دژخیمان شیطان نزدیک و دور و در این جهت مرجعیت صالح بسیار دخیل است و مفید و چه بسا یک کشور و یا [ناخوانا] مملکت و اقلیم تا ابد به خاطر این عقب‌افتادگی و کجروی و بداندیشی علی‌الدوام دور از حقایق مانده و از اسلام خبری ندارند. در این روزها که حکومت عراق که از هر گونه مزایای انسانی دور است اشتغال به این کار پیدا کرده و مرجع عراق مردی ناصالح است که یا ناصالح از جهت فکری یا نعوذبالله ناصالح عملی است و با وجود آنکه از هر گونه ربط با شعب و ملت‌ها برخوردار بوده‌اند ولی بدان جهت که لازم می‌بود فکر صحیح از اول نداشته و مرجعیت را هدف می‌بنداشتند نه وسیله، نتوانسته‌اند مردم را بر وجه صحیح و طریقه روز که جز تعلیمات جنگی و چریکی نیست تعلیم دهند و در رابطه با این وسیله ثمربخش و سرنوشت‌ساز که از هر جهت برای آنان سهل می‌بود، تمام مصالح را از دست داده و دشمن را [ناخوانا] شده و از سرزمین اسلام و عراق به عقب‌نشینی مظفر از خرسندند اسف است هزاران اسف که شخصیتی چون خمینی بزرگ هم به جهت بعضی افکار غیر صحیح گرچه منزله و پاک است در پیشبرد مرجعیت این منطقه عراق کوتاهی کرده و راه را برای دیگر ناشایستگان باز گذاشته است. هر دو عمل جرم است، چنانچه برای اهل تاریخ و مردم فهمیده و روشنفکر بسیار واضح و معلوم می‌باشد.

۱۶ ذی‌الحجه الحرام ۱۹۵





سیدمصطفی پیام دیگری دارند که گویا به سال ۱۳۵۵ برمی‌گردد و به دورانی که شماری از طلاب مبارز نجف برای همدردی با زندانیان سیاسی ایران در کلیسایی در پاریس به اعتصاب دست زدند، که با واکنش‌های گسترده درون مرزی و برون مرزی رو به رو شد. شهید سیدمصطفی در این پیام آورده است:

اخیراً دوستان ایرانی مسلمان اروپایی و امریکایی به خاطر آنکه بانگ خود را به وسیله به امثال این جوامع برسانند دست به اعتصاب زده‌اند و بحمدالله والمنة والشکر، به استقبال رو به رو شده و چه بسا ممکن شود که این حرکت‌ها مخلصانه، زیربنای یک حرکت و جنبش داخلی که در شرف تکوین بوده و می‌باشد، باشد و همه و همه در راه رسیدن به یک راه و روش علی‌صفت و علی‌دوست و علی‌خواه دست به دست یکدیگر داده و این بنای ظلم و ستم و این کاخ، که کوخ‌ها به پا ساخته از بیخ و بن برکنند. دست همه خلق‌های ستمکش را می‌بویم و می‌بوسم...

#### بسمه تعالی شأنه العزیز

گرچه نباید سکوت کرد و درنگ از هر حیث جایز نیست چه به عنوان مبارزات خارج کشور نزدیک و یا به عنوان انجمن‌های اسلامی خارج از کشور دور و یا با اعتصاب سرتاسری به شکل روزه و یا به هر جهتی که ممکن باشد صدای خود و فریاد آزادی‌خواه خویش را به مجامع بین‌المللی برسانید گرچه آنان هم از جانبداری این پلید خفقان و احمقان و بی‌شرمان دور نیستند ولی باز هم اینها از پوشالی بودن خود چنان خوف و هراس دارند که بانگ این به اصطلاح انسان‌دوستان آنان را به حرکت برای یک چند روزی بیشتر برای خون‌آشامی برمی‌انگیزد و شکل دفاع از زندان و رنج زندانیان و خشم آنان و شکنجه‌گری در درون آن می‌گمارند. اخیراً دوستان ایرانی مسلمان اروپایی و امریکایی به خاطر آنکه بانگ خود را به وسیله جدیدی به امثال این جوامع برسانند دست به اعتصاب زده‌اند و بحمدالله و اکثراً با استقبال رو به رو شده و چه بسا ممکن است این حرکت‌های مخلصانه زیربنای یک حرکت و جنبش داخلی که در شرف تکوین بوده و می‌باشد باشد و ... همه و همه در راه رسیدن به یک راه و روش علی‌صفت و علی‌دوست و علی‌خواه دست به دست یکدیگر داده و این بنای ظلم و ستم و این کاخ که کوخ‌ها به پا ساخته از بیخ و بن برکنند دست همه خلق‌های ستمکش را می‌بوسیم و می‌بوسم...

محرم

تسهیلات در انداز

گوچه بنا بر سکوت کرد و درنگ ندر حسیت جان برت جبر نندان بازار خواجه  
 کسور تر یک و یا نندان اکتفا را سلام خارج زد که دور و یا با اکتفا  
 بر تا سر شیک روزه و یا نهم چتر که کن باشد صابر خود و فریاد زدن او  
 خوش را به ما این اطمینان بر آن می گوید که زمان هم از جانب در بر این بید  
 صفای و احسان در بر زمان در دست و با زرم این  
 در پیش لا بدین خود صفای فون در در آن که با یک این با صطله هم این در  
 در آنرا ~~بجز~~ حرکت بر آن یک چند روز در بیشتر فون این بر می آید و در شکل دنیا  
 در زدن این و در آن زمان و حتم زمان و حتم که در در در آن یکبار و حدی  
 اخیر در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان در آن زمان  
 به حال این جوامع بر آن دست با اکتفا زده اند و محرم در این دست  
 با استقبالی در بر داشته و جریب کلان شود که این حرکت را صفای نوزاد  
 یک حرکت و جنبش در اضم که در شرف تکون بود و بیایسته باشد  
 و هم و هم در راه رسیدن یک راه و درش عا صفت در دست و ه خوا  
 دست بر یک یک در راه و این بنا بر ظلم و ستم و این کاج که کوچ با بیایسته از  
 پنج و پنج بر کشته دست هر صفا سنگین را می بریم و هر دم ~~حالا~~



سیدمصطفی افزون بر پیام‌های عمومی که جنبه اعلامیه داشت در نامه‌هایی به نزدیکان، از روی برخی از جریان‌ها و رویدادها پرده بر می‌داشت و نکته‌هایی را یادآوری می‌کرد؛ چنانکه پیش‌تر آمد، از پیام‌های سازنده و هشداردهنده سیدمصطفی نامه‌هایی بود که به عناصر روحانی که در خطر گمراهی و سقوط در دام ساواک بودند، می‌نوشت و تلاش می‌کرد آنان را از لغزش، کرنش و سازش برهاند و از فرو افتادن در گنداب وابستگی و سرسپردگی رهایی بخشد. آنگاه که خبردار شد یکی از منبری‌های قم به نام سیدمرتضی برقی به دستگاه جاسوسی شاه (ساواک) نزدیک شده است، در نامه‌ای به او نکته‌هایی را یادآور شد که بخشی از آن در صفحه‌های پیش آمده و اکنون متن کامل آن نامه در ادامه می‌آید:

### بسمه تعالی شأنه العزیز

خدمت سلاله السادات العظام استاد و بزرگ دانشمند عصر، آقای برقی واعظ دامت برکاته، مرقومه شریفه قرائت شد ولی بسیار موضوعی که عرض می‌شود موجب تأسف من است و بنا نیست که شما طوری رفتار کنید که باعث دل‌سردی جماعتی و گفت‌وگو در اطراف وضع آقای خمینی بشود. از طرفی شرکت در جلسه مربوط به عنوان کشاورزان و از یک طرف که بسیار با اهمیت است شرکت در جلسات آستانه مقدسه که به دست پلید آن روسیاه دنیا و آخرت اداره می‌شود، برادر عزیز! مگر چند روز از عمر من و شما مانده است، بحمد و تعالاه شما را ملت به بهترین وجه اداره می‌کردند. دیگر عذری هم که ندارید.

من نمی‌دانستم این قضایا را به نحو تفصیل تا آنکه قبل از چند ماه پیش آخرینش به گوش رسید و معلوم شد که شما آهسته آهسته مشغول به بعضی از مشاغل گذشته شده‌اید. قربانت! خیلی شما را دوست دارم. نمی‌دانید که به شما چه مقدار علاقه دارم و این علاقه است که مرا وادار می‌کند که گستاخانه چیز بنویسم، عزیزم و بزرگوام! شما ارشاد کنید مردم را تا خدا جزای خیر و خوب عطا کند.

با آنکه معلوم است آستانه را دست کسی نداده‌اند جز آنکه بخواسته‌اند محدودیت ایجاد کنند در روحانیت، چنانکه شده است و بدانید که در آینده نزدیک ممکن است طلاب را به عنوان استقبال، مثل سپهسالار، و شما را وادار کنند خطابه بخوانید. در آن روز دیگر خبر بیار معر که ببر زیاد معذرت می‌خواهم. منتظر جواب این نامه.

مصطفی موسوی



## نامه‌های دوستانه

رژیم شاه در پی تبعید امام به عراق این نقشه و اندیشه را در سر داشت که بتواند ارتباط امام با نزدیکیان، یاران و همراهان او را به کلی از هم بگسلد و امام و بستگان او را در نجف هر چه بیشتر به انزو و بکشاند و از این راه امام را هر چه بیشتر زیر فشار قرار دهد تا از اوضاع ایران بی‌خبر بماند و نتواند آن گونه که باید و شاید نهضت را رهبری کند و از آن سواز نظر روحی به سردی، افسردگی و نومیدی دچار شود تا شاید از صلابت، مقاومت و سرسختی در برابر رژیم شاه دست بکشد و به سازش و تسلیم تن در دهد. و سانسورچی‌های ساواک کسانی را که در ایران با امام و سیدمصطفی نامه رد و بدل می‌کردند مورد تعقیب و فشار قرار می‌دادند و نامه‌ها را مقصد نمی‌رساندند، لیکن به رغم این فشارها و پرونده‌سازی‌ها، ارتباط امام و سیدمصطفی با یاران و همراهان و عموم ملت ایران هیچگاه گسسته نشد و مردم وفادار ایران از هر راه ممکن با امام در نجف ارتباط خود را تداوم بخشیدند. در بیشتر موارد اشخاص آگاه و متعهد، نامه‌ها و گزارش‌های خود را به وسیله مسافران به اروپا و کشورهای خلیج فارس می‌فرستادند و از آن کشورها برای امام در عراق پست می‌کردند.

از رسالت‌های دیگر شهید سیدمصطفی در نجف ارتباط هر چه بیشتر با دوستان و آشنایان و همراهان بود. او با نامه‌پراکنی، پیوند خویش با دوستان و هم‌زمان را استواری می‌بخشید و حتی اگر دوستان او در ایران در نامه‌نگاری سستی و سهل‌انگاری می‌کردند، او با ارسال نامه‌های گله‌آمیز و محبت‌انگیز، با آنان تجدید عهد می‌کرد، به آنان درس وفاداری می‌داد و ارتباط مکاتبه‌ای را تداوم می‌بخشید و از این راه اطلاعات بایسته را از اوضاع ناهنجار ایران به دست می‌آورد.

از کسانی که در دوران تبعید سیدمصطفی به نجف، پیوسته با او در ارتباط بودند و از راه نامه‌نگاری، از او دلجویی می‌کردند، آقای سیدشهاب‌الدین نجفی مرعشی بود، آن مرجع بزرگوار نسبت به سیدمصطفی نزدیکی و دلبستگی ویژه‌ای داشت و این کشش و گرایش میان آن دو از راه بیک و پیام همواره پا بر جا بود و از این راه امام و آقای نجفی نیز از دیدگاه‌ها و اندیشه‌های یکدیگر تا پایه‌ای آگاهی می‌یافتند.

در پایان، یادآوری این نکته بایسته است که نامه‌ها، پیام‌ها و یادداشت‌های آن شهید بیشتر از آن است که در این فرگرد آمده است و به یاری خداوند در کتاب *نهضت امام خمینی*، دفتر پنجم، در بخش زندگی «شهید ثانی از سلاله امام خمینی» می‌آید.

